

سینکھه کما

217

سال چهل سوم

پاییز ۳۷۶۴ زرتشتی ۱۴۰۵ خورشیدی

نشریه مرکز زرتشتیان کالیفرنیا

پیام مرکز هموندان گرامی زرتشتیان کالیفرنیا

با درود

با سپاس از همراهی و همدلی شما

برای استواری بیشتر، پیشبرد بهتر امور مرکز و پاسداری از میراث ارزشمندی که با سالها تلاش و همدلی هموندان بنا شده است، متممی برای اساسنامه مرکز تهیه کرده‌ایم؛ متممی با نگاه به آینده و با هدف حفظ و تقویت بنیان‌های مرکز برای نسل‌های پیش رو.

از شما هموندان گرامی دعوت می‌کنیم متن این متمم را در وبسایت و شبکه‌های اجتماعی مرکز مطالعه کرده و با حضور در رأی‌گیری پیش رو در این تصمیم مهم سهیم باشید.

مرکز از آن همه ماست؛ مشارکت امروز ما، پشتوانه پایداری و بالندگی آن برای فرداست.

مرکز زرتشتیان کالیفرنیا

برگیری از نوشته‌های چهره نما با چاپ نام نویسنده و نشانی تارنما آزاد می‌باشد.

چهره نما، در گزینش و ویرایش نوشته‌های رسیده آزاد است و نوشتارهای رسیده بازگردانده نمی‌شود.

دیدگاه‌های بازتاب شده در نوشته‌ها همیشه گویای دیدگاه‌های انجمن دبیران چهره نما نمی‌باشد.

چهره نما مرکز زرتشتیان کالیفرنیا، نشریه‌ای است دینی، اجتماعی، تاریخی، ادبی و فرهنگی که به هیچ دسته و گروه سیاسی بستگی ندارد.

Trust of Morvarid Guiv

c/o Mina Soroosh

PO Box 49404 Los Angeles, CA 90049

بینش زرتشت

باور تهمورس ستنا،

در گاتها اشوزرتشت روش رفتار و کردارمان را نسبت به خدا و خلق تعیین فرموده که هرگاه بدانها رفتار کنیم خواهیم توانست بلندی‌ها و پستی‌های زندگی را به خوبی و آسانی طی کرده و شاهد کامیابی را در برگیریم و در صورتی که زندگی مادی و گیتی‌مان نیک و کامل باشد زندگی مینوی و روحانی ما نیز در جهان دیگر خوش و خرم خواهد بود. کامیابی در زندگی برابر آموزش اشوزرتشت یعنی پیشبرد و گسترش راستی و درستی، مبارزه با بدی و زشتی و رسیدن به درجه کمال مادی و مینوی است.

باور پرفسور دکتر گیگر،

به راستی هیچ قومی از اقوام باستانی خاور زمین قدرت حفظ و صحت کیش خویش را مانند زرتشتیان نداشته‌اند و این خود از تاثیر حقیقت این مذهب است که در عین حقیقت بدون نقصانی در اصول باقی مانده است. در همه بررسی‌هایی که در طول زندگی کرده‌ام هیچ آیینی و قومی را مانند زرتشتیان در یکتاپرستی، خداشناسی، آزاد منشی، پاکی و حقیقت ندیده‌ام. چه خوشبخت است قومی که این آیینشان است.

برگرفته از نسک کنکاشی در زندگی و اندیشه زرتشت.
نگارش موبد کورش نیکنام

زیر نگر گروه دبیران

گرافیک، رایانه و صفحه آرا: شاهین خرسندی

تایپ: پروین رستمیان

اینترنت: رامین شهریاری

با سپاس از هفته نامه امرداد که همواره نوشته‌های خود را با گشاده رویی در اختیار چهره نما می‌گذارد.

سخن تحت

پاییز از راه می‌رسد؛ فصل رنگ‌ها، رسیدن میوه‌ها و آرام گرفتن زمین. در فرهنگ دیرپای ایران، پاییز تنها دگرگونی طبیعت نیست، بلکه زمانی برای درنگ، سپاسگزاری و تازه کردن پیوندهاست؛ فصلی که با جشن مهرگان، یادآور مهرورزی، پیمان‌داری، دادگری و سپاس از آفریده‌های نیک اهورامزداست. در جهان‌بینی زرتشتی، انسان تنها تماشاگر دگرگونی‌های جهان نیست؛ او با اندیشه، گفتار و کردار خویش در آبادانی زندگی و ساختن جامعه‌ای بهتر نقش دارد. همان‌گونه که طبیعت پس از فصل تلاش، بار و بر خود را پیشکش می‌کند، ما نیز می‌توانیم دستاوردهای دانایی، تجربه و مهربانی خود را با دیگران قسمت کنیم. امروز که بسیاری از ما دور از سرزمین نیاکامان زندگی می‌کنیم، پاسداری از فرهنگ ایرانی و آموزه‌های زرتشتی معنایی ژرف‌تر یافته است. این میراث زمانی زنده و پویا می‌ماند که در رفتار اجتماعی، همدلی، یاری‌رسانی و همراهی نسل‌ها جلوه‌گر شود و در کنار نگهداری از گذشته، پاسخ‌گوی نیازهای امروز نیز باشد. «چهره‌ها»، نشریه مرکز زرتشتیان کالیفرنیا، می‌کوشد آینه‌ای از همین پیوند باشد؛ پیوند میان گذشته و آینده، ایران و جهان، فرهنگ و زندگی اجتماعی. هر شماره فرصتی است برای شنیدن صداهای گوناگون، شناخت چهره‌ها و اندیشه‌ها و نزدیک‌تر شدن اعضای جامعه‌ای که سرمایه اصلی آن، مهر و همراهی مردمانش است. در این روزهای رنگارنگ پاییزی، آرزو داریم مهرگان و پیام همیشگی مهر، روشنایی و راستی، الهام‌بخش دل‌هایمان باشد؛ دست در دست یکدیگر، آنچه نیک و ارزشمند است نگاه داریم و فردایی روشن‌تر برای فرزندانمان بسازیم.

با آرزوی پاییزی سرشار از مهر، آرامش و شادی برای همه شما

سبز و مانا باشید

جمشید جمشیدی



در آن خمی که دل را رنگ بخشی
چه باشم من، چه باشد مهر و کینم؟

تو بودی اول و آخر تو باشی
تو به کن آخرم از اولینم

چو تو پنهان شوی، از اهل کفرم
چو تو پیدا شوی، از اهل دینم

به جز چیزی که دادی من چه دارم؟
چه می‌جویی ز جیب و آستینم؟

مولانا

من از عالم تو را تنها گزینم
روا داری که من غمگین نشینم؟!

دل من چون قلم اندر کف توست
ز توست ار شادمان و گر حزینم

به جز آنچه تو خواهی من چه باشم؟
به جز آنچه نمایی من چه بینم؟

گه از من خار رویانی گهی گل
گهی گل بویم و گه خار چینم

مرا تو چون چنان داری چنانم
مرا تو چون چنین خواهی چنینم



موبد پدرام سروش‌پور

بخش نهم

گروسمان (سرای سرود)

پاداشی را که زرتشت به برادران دینی از پیش نوید داده است گروسمان یا خانه سرود و ستایش و بهشت است. جایکه از روز ازل منزل گاه اهورامزدا بوده است این پاداش را که چون بخشش الهی است و تنها در پرتو اندیشه پاک و راستی بدست توان آورد به شما نوید می‌دهم (گاتها، هات ۵۱، بند ۱۵).

جهان گیتی و مینو

به راستی کسی از بهترین نیکی برخوردار خواهد شد که در جهان مادی راه راستی و خوشبختی به ما آموزد و در جهان مینوی ما را رستگار سازد. راهی که ما را به جهان حقیقت و راستی، آنجا که بارگاه مقدس اهوراست رهبری کند. ای‌مزدای شیفتگان حقیقت و دلدادگان تو در پرتو خردمقدس سرانجام به تو خواهند پیوست (گاتها، هات ۴۳، بند ۳).

همچون بسیاری از مفاهیم معنوی شاید اولین بار آشوزرتشت بود که از جهانی دیگر به نام جهان مینو در کنار جهان مادی یا گیتی اسم برد. آشوزرتشت در گاتها، جهان گیتی را «آستوتسچا» می‌نامید که از ریشه اوستایی استوت یا همان استخوان‌دار، جهانی است که تجسم مادی دارد و در کنار آن از جهان دیگر به نام «متنگهسچا» به معنی جهان معنوی یا جهان اندیشه اسم برد.

ویژگی پیام آشوزرتشت در این است که هیچ‌گاه جهان گیتی جهانی کم‌ارزش‌تر یا پست‌تر از جهان مینو نبوده است اگر چه جهان مینو جایگاه اهورامزدا و برای انسان جاودانه است اما جهان گیتی همراستا با جهان مینو و راه رسیدن به جهان دیگر است. این ویژگی در فرهنگ زرتشتی هم کاملاً باقی مانده و در بخش‌های مختلف اوستا این دو جهان در کنار هم، هم‌ارز و البته با ویژگی‌های متفاوت بیان شده‌اند.

در گاتها نیز کوشش در راستای پیشرفت و آبادانی جهان آرزو شده است که این همانا خواست اهورامزدا است:

ای خداوند خرد! کسانی از پاداش گران‌بها که نوید داده شده بهره‌مند خواهند گردید که کار را از روی خرد و منش پاک انجام دهند، برای پیشرفت و آبادی جهان کوشش نمایند، خواست خداوند هستی‌بخش را برآورده سازند و در پرتو راستی و پاکی در پیشرفت اراده‌ی الهی کوشا باشند (گاتها، هات ۳۴، بند ۱۴).

استاد پورداوود این ویژگی پیام آشوزرتشت را اینگونه توصیف کرده است «چون اساس توحید در مزدیسنا بر روی یک سلطنت معنوی قرار گرفته لاجرم به عظمت و اقتدار و جلال اهمیت مخصوصی داده شده است و بر خلاف برخی اعتقادات، مزدیسنا از زندگانی مجلل روگردان نیست زندگانی نیک و شریف است جهان و آنچه در آن است مقدس است خوشی و خرمی از برای نوع بشر موهبت ایزدی است از آنها نباید خود را محروم ساخت فقر مسکنت کرده اهریمنی است. به امید پاداش اخروی چشم از نعم دنیوی نباید پوشید پریشانی و ذلت در این جهان سرمایه‌آبرو و اعتبار از برای جهان دیگر نخواهد شد در روز واپسین مزد به کسی بخشیده خواهد شد که از پرتو کوشش خویش زمین را آباد و مردم را شاد می‌سازد. خانه‌ی خلد برین در گرو حسن عمل بندگان است آن‌کس که از پرتو کار و کوشش خویش مایه‌ی خوشی و آسایش دیگران را فراهم آورد خود نیز از کار و کوشش دیگران بهره‌مند گشته در خوشی و آسایش خواهد بود نظر به همین اصول است که غالباً در کتب دانشمندان و مستشرقین می‌خوانیم که مزدیسنا دینی است موافق اصول زندگانی عصر حاضر. در اوستا مکرر به فقراتی برمی‌خوریم که ثروت و خانواده‌ی بزرگ و خانه‌ی آباد و فرزندان فراوان و اسب و گردونه و گله و رمه و مزارع حاصل‌خیز حتی غذاهای گوناگون تمنا شده است آنچه مورخین قدیم یونان مثل هرودت و گزنفون و کتزیاس و کورتیوس و دینون و غیره راجع به جلال ایرانیان نوشته‌اند به خوبی از پشت‌ها هم پیداست بسا در آنها از قصرهای صد ستون درخشان و بسترهای معطر و چرخ‌های درخشان گردونه‌های خروشنده و اسب‌های شیهه‌زننده و تازینه‌های طنین‌براندازننده و تیغ و تیر و گرز و نیزه و خود و جوشن سیمین و زرین و لباس فاخر زربفت و تاج و طوق و گشواره و دست‌بند گوهرنشان سخن رفته است لایذ در دین که زندگانی حقیر شمرده نشده خوشی آینده را شرط بدبختی کنونی ندانسته باید به تمام لذایذ دنیوی اقبال نمود و کلیه آنچه را که از آن فایده و سودی می‌رسد دوستار و خواستار بود و همچنین آنچه را که ممکن است از آن ضرری رسد و آنچه را که رنج و گرفتاری و اندوه است دشمن بود و برای نابود کردنش کوشید» (یشتها ۱، ص ۱۷، استاد پورداوود)

پاداش و پادافره

یکی از مهمترین و اساسی‌ترین پایه‌های جهان‌بینی زرتشتی، ارزش و مقام بی‌همتایی است که به انسان در گاهان داده می‌شود. این ارزش و اعتبار به این دلیل است که انسان تنها موجودی است که صاحب خرد آفریده شده است. انسان در بینش زرتشتی اندیشمند، صاحب خرد و یاور پروردگار است که با تلاش در راه راستی می‌تواند جهان را به سوی کامیابی و پیشرفت راهنمایی کند و خود نیز با پیمودن پله‌های عرفان زرتشتی همچون قطره‌ای به هستی بی‌کرانه اهورامزدا بپیوندد.

ای‌مزدای آرزو دارم که با کردار نیک و خدمت به بشر و در پرتو راستی (اشه) و اندیشه نیک (وهومنه) و دستگیری از وارستگان، به تو بپیوندم (گاتها، هات ۳۴، بند ۵).

انسان به سبب داشتن خرد و اندیشه، توانایی آن را دارد تا آزادانه برگزیند و این معنای اختیار در جهان‌بینی زرتشتی است. اختیار یعنی قدرت گزینش بین دو راه، دستاورد مهم خرداست و تنها انسان از این موهبت اهورایی برخوردار است.

بنابراین انسان خردمند و صاحب اختیار مسئول تمامی اندیشه‌ها، گفتارها و کردارهای خویش است و بر اساس قانون اشه بازتاب تمامی رفتارهایش به خود او باز می‌گردد و همین بازگشت و بازتاب است که فلسفه وجودی بهشت و دوزخ را می‌آفریند، یعنی واکنش اندیشه، گفتار و کردار انسان، او را



به سوی بهترین یا بدترین جایگاه رهنمون خواهد شد.

کسی که به سوی راستی و پاکی روی آورد (و پارسایی را پیشه خود سازد) جایگاهش سرای روشنائی یا بهشت خواهد بود. ولی شخص دروغگو و بدکار زمانی دراز با شیون و افسوس در تیرگی و کوره روشنی به سر خواهد برد. به راستی نیت پلید و کردار زشت شخص بزهکار است که او را گرفتار زندگانی نکبت بار و عذاب وجدان خواهد ساخت (گاتها، هات ۳۱، بند ۲۰).

بر اساس گاهان خوشبختی و بدبختی مردم به دست خود آنها شکل می‌گیرد یا به بیان دیگر بهشت و دوزخ را انسان خود برای خویش می‌آفریند.

گناه در دین زرتشتی

گناه از واژه wināh در زبان فارسی میانه به معنی «نابود شدن، از میان رفتن» گرفته شده است. در اوستا واژه aēnah را برای گناه داریم. کلنز بر پایه هات ۳۴ بند ۴ گاتها که این واژه در برابر واژه avah به معنی یاری و کمک قرار گرفته است، آن را «عملی که باعث آزار و آسیب شود» ترجمه می‌کند.

از دیدگاه اشوزرتشت در گاهان، هدف انسان در زندگی سود رساندن به جهان هستی یا روان آفرینش است. انسان‌هایی که به خود یا جهان پیرامون‌شان زیان می‌رسانند انسان‌های گناهکاری بوده که بر پایه هنجار یا قانون هستی، آن زیان یا گناه به خود ایشان بازخواهد گشت.

کسی که اندیشه آسیب رساندن به جهان هستی را در سر پروراند، به درستی از کردارهای زشت او آسیبی به من نخواهد رسید، بلکه نتیجه کردار زشت و نفرت او به خودش برخواهد گشت. کردارهای زشت و تبه‌کارانه او را از انجام کار نیک و شناخت زندگانی کامل بازخواهد داشت و خشم و نفرت به هیچ روی او را، ای مزدا، از زندگانی عذاب‌آوری که نصیبش خواهد شد حفظ نخواهد کرد (گاتها، هات ۴۶، بند ۸).

یکی از مواردی که در گاهان بارها به آن اشاره شده است، زیان رساندن به دیگران یا جهان هستی به بهای سود رساندن به خود انسان است که سرچشمه این گناه را باید در خودخواهی و آز و طمع انسان‌ها جست.

ای مزدا کسیکه همیشه به اندیشه ایمنی و سود خویش است چگونه به جهان خرمی بخش مهر خواهد ورزید؟ (گاتها، هات ۵۰، بند ۲).

البته در نگاه گاهانی، «دیگران» شامل تمامی آفرینش است که همه انسان‌ها، جانوران، گیاهان، آب‌ها، زمین، آسمان و هر آن چیزی است که آفریده اهورامزداست. این فلسفه بنیادین، به زیبایی و بسیار گسترده در فرهنگ و سنت‌های زرتشتی نمود پیدا کرده است. همچنین در سنت‌های زرتشتی آلوده کردن زمین و آب‌ها، صدمه زدن و آزار گیاهان و حیوانات و حتی قرار دادن فلزات در جایی که امکان زنگ زدن آنها وجود دارد گناه به شمار می‌آید.

اینکه معیار تشخیص گناه چیست، اشوزرتشت به روشنی در گاهان، مهم‌ترین معیار تشخیص گناه را برای انسان، دین (دثنا) یا همان وجدان دانسته است به این معنی که هر انسانی باید خود، در راه تشخیص نیکی از بدی و ثواب از گناه کوشا باشد. اندیشه، گفتار و کرداری که نتیجه‌اش سود رساندن به خود و جهان هستی باشد شایسته پاداش است و نیکی آن بر پایه قانون اشا به همه انسان‌ها باز می‌گردد و در سوی مقابل، اندیشه، گفتار و کرداری که به بهای سود رساندن به خود یا شخصی دیگر، زیانی به جهان یا دیگران می‌رساند، گناه است.

این امر یعنی ارزش گذاشتن به قدرت اختیار و تلاش تکتک انسان‌ها، در تشخیص نیکی و بدی زیربنای شکل‌گیری یک جامعه آرمانی، نیک و آگاه است و تلاش برای شناخت و برپایی قوانین بشری مهم‌ترین تضمین برای جلوگیری از گسترش گناهکاری و زیان انسان‌ها است ولی از آنجایی که در گاتها (کتاب آسمانی زرتشتیان) هیچ حکم یا قانون دینی بیان نشده است، این باور در فرهنگ زرتشتی قوت گرفته که لازمه قوانین و احکام، پویایی و تکامل آنها است.

انسان‌ها در هر دوره‌ای باید بر پایه خرد جمعی و ارزش‌های جامعه خود، برای شناخت قوانین درست و اجرای صحیح آن تلاش کنند و این طبیعی است که در یک جامعه بدوی که بدی بیداد می‌کند برخورد محکم و خشن با بدکاران شاید تنها تضمین برای کم شدن زیان مردمان باشد؛ در حالی که در یک جامعه پیشرو با جایگاه ارزشی بالا، همان فرد بدکار را می‌توان به عنوان یک قربانی جامعه، مورد راهنمایی و توجه قرار داد و زمینه بازگشت او را به یک زندگی مفید فراهم آورد.

این گناهان را که با انجام آنها، فردی به فرد دیگر زیان می‌رساند در فرهنگ زرتشتی «گناهان همیمال» می‌گویند. در کنار اینها گناهان دیگری نیز هستند که بیشتر به اعتقادات و باورهای دینی بر می‌گردد و «گناهان

روان» نام دارند. اجرا نکردن یا قصور از قوانین دینی یا آیین‌های مذهبی، با این توجیه که سبب زیان رسیدن به روان خود انسان‌ها می‌شود در این گروه از گناهان جای می‌گیرند. طبیعی است که حتی در دوره ساسانیان که اوج شریعت‌گرایی در دین زرتشتی بوده، ضمانت اجرایی برای جزای گناهان روانی در این جهان وجود نداشته است. این امر موجب می‌شد که وعده به بهشت و ترس از دوزخ در جامعه ترویج داده شود.

اما اگر انسان‌ها نیکی را نه برای پاداش یا از ترس جهنم، بلکه صرفاً برای خود نیکی‌ها انجام دهند و به این باور دست یابند که نیکی کردن، قانون و هنجار هستی است که سود آن به همه انسان‌ها می‌رسد و خوشبختی نه فردی، بلکه به صورت فراگیر معنی پیدا می‌کند. آن‌گاه می‌توانند در مسیر سوشیالیزم شدن گام بردارند.

ای اهورامزدا، کسی که به نیکان و پاکان خواه از گروه خودمانی و همکار و خواه دوست، با مهر و داد رفتار کند و کسی که از آفرینش نیک پروردگار نگهداری نماید به راستی چنین شخصی از کشور خرم راستی و منش پاک یعنی بهشت برخوردار خواهد شد (گاتها، هات ۳۳، بند ۴).



در برخورد با گناهکاران هم‌بالم، برپایه قوانینی که در زمان ساسانیان رایج بوده است، بجز تنبیه یا مجازات مجرمان، سه کار دیگر باید انجام می‌شده که عبارت بودند از پَست، جبران زیان و بخشش. «پَست» واژه‌ای پهلوی به معنی «بازگشت» و معادل توبه است. در سنت زرتشتی آمده است تا زمانی که یک گناهکار به نتیجه کار خود آگاه نشده، بر گناهش افزوده می‌شود. به عبارت دیگر توبه نخستین گام برای جبران گناه است و تنها زمانی که به هر روش یا وسیله‌ای مجرم نسبت به نتیجه کار خود آگاه و از آن پشیمان شود و توبه کند، گناهش دیگر افزوده نخواهد شد. در دومین مرحله باید زبانی که به فرد زیان دیده رسیده است، جبران شود؛ با این کار از یک سو عدالت برقرار شده و از سوی دیگر باعث بازدارندگی در تکرار آن خواهد شد. سومین کار این است که شرایطی را مهیا می‌کنند تا فرد یا افراد زیان دیده از گناه فرد مجرم بگذرند و او را ببخشند تا بذل کینه و دشمنی در وجود فرد زیان دیده از بین رفته و با بخشش و گذشت آرامش به ایشان بازگردد. این گونه رفتار با مجرمان و گناهکاران سبب آگاهی مجرم جهت جلوگیری از تکرار جرم، جبران زیان فرد زیان دیده و در نهایت گسترش فرهنگ گذشت و بخشش در مقابل کینه و تنفر می‌شده است.

بهشت و جهنم

ای مزدا اهورا خداوند جان و خرد، آن گاه ترا پاک و مقدس شناختم که تو را سرآغاز زندگی و ازلی یافتم، زمانی که برای اندیشه و گفتار و کردار نیک پاداش معین فرمودی و در پرتو خرد و حکمت خویش مقرر داشتی که بدی از برای بدان و نیکی از برای نیکان خواهد بود، و این امر تا روز واپسین و پایان هستی ادامه خواهد داشت (گاتها، هات ۴۳، بند ۵).

اشوزرتشت در گاهان از وجود دو جهان مادی و مینوی و همچنین پاداشی که در هر دو جهان نصیب دینداران خواهد شد و آنها را به سوی خوشبختی و آرامش پیش خواهد برد، سخن گفته است. دو نکته ارزشمند، دیدگاه اشوزرتشت به بهشت و دوزخ را بی‌مانند ساخته است: اول این که سفارش

اشوزرتشت به پیروانش این است که نیکی را تنها برای نیکی بخواهند، نه برای به دست آوردن بهشت یا فرار از دوزخ؛ او می‌خواهد مردمان بر اساس «اشه» زندگی کنند و برای پیشرفت و نوکردن خردمندانه جهان و خوشبخت کردن دیگران تمام توان خود را به کار گیرند. دوم این که اشوزرتشت بهشت و دوزخ را تنها ویژه زندگی پس از مرگ نمی‌داند، به بیان دیگر پرهیزکاران در این جهان نیز می‌توانند از پاداش برخوردار شوند و به خوشبختی دست پیدا کنند و دروغکاران نیز بازخورد اندیشه، گفتار و کردار نادرست خود را در همین جهان خواهند دید.

بدانید که [از هر] جایی، بهشت بهتر، و شهر مینوی خرم‌تر، و ده (= قلمرو) آسمان روشن‌تر [است]، [و] خانه روشن گرودمان (= بهشت برین) و عمل به کرفه، بزرگترین امید تن پسین [است] که [آن را] گذر (و مرگ) نیست. (چیده اندرز پوریوتکیشان، گشتاسب و حاجی‌پور، ۱۳۹۸)

همگی ما بهشت و دوزخ گاهانی را بارها در زندگی تجربه کرده‌ایم؛ هنگامی که با انجام کاری نیک، حتی در صورت دریافت نکردن پاسخی شایسته از سوی دیگران، به واسطه آرامش دل و آسایش وجدان، احساس شادمانی داشته و یا در صورت سرزدن رفتاری ناپسند، جدا از پاسخ آن از سوی مردم، به دلیل ناراحتی وجدان، در رنج و افسوس به سر برده‌ایم.

در گاهان برای بهشت سه واژه به کار رفته است: وهیشتَه، وهیشتَه مَنَه و گرودمانه. وهیشتَه صورت اوستایی واژه «بهشت» در فارسی امروزی است و معنی آن «بهترین [جای]» است، وهیشتَه مَنَه یعنی «بهترین اندیشه» و گرودمانه به معنی «خانه ستایش یا سرود» است. بهترین جای اندیشه و سرائی ستایش و سرود زیباترین نام‌هایی است که برای جایگاه و سرمنزل روان پرهیزکاران می‌توان در نظر گرفت.

برای دوزخ در گاهان چهار واژه به کار رفته است: آپیشته، آپیشته مَنَه، آپیشته انگهو و دروجودمانه. آپیشته به معنی «بدترین [جای]»، آپیشته مَنَه به معنی «بدترین اندیشه»، آپیشته انگهو به معنی «بدترین زندگی» و دروجودمانه به معنی «خانه دروغ» است. دوزخ گاهانی، جایگاه بدترین اندیشه و بدترین زندگی، جایگاه پشیمانی و اندوه است، پشیمانی از دست دادن یک زندگی خوب و دور شدن از بخشایش اهورامزدا.

کسانی که کلام مقدس مزدا را به کار نبندند و چنان که من آموخته‌ام پیروی نکنند، پایان زندگی آنها پشیمانی و افسوس خواهد بود (گاهان، هات ۴۵، بند ۳).

پرفسور میلز اوستا شناس بزرگ غربی نگرش والای اشوزرتشت به بهشت و جهنم را اینگونه بیان می‌کند: «در گاتها از دو نیرو یا دو مینو بنام سپنتا و انگره صحبت شده است که لازم و ملزوم یکدیگر بوده و با یکدیگر خیر و شر را در جهان هستی به وجود آورده و در نتیجه موجبات کافات و مجازات شده‌اند. حقیقت آن است که بهشت و دوزخ به صورتی که مردمان روشن‌فکر امروز با آن آشنایی دارند و جنبه معنویت دارد برای اولین بار در گاتها ذکر شده است. بشر سالیان دراز مانند طفل، از ترس و وحشت دوزخ و رنج و عذاب‌های گوناگون پس از مرگ بر خود می‌لرزید و از لذایذ و نعماتی که در بهشت برخوردار خواهد شد شادی‌ها می‌نمود. در صورتی که زرتشت در روزگاران بسیار کهن حقیقت را آشکار ساخت که پاداش بهشت و مجازات دوزخ امری درونی و معنوی است. او به مردم آموخت که مکافات و مجازات منشی و ذهنی است؛ و بهشت و دوزخ همان راحتی اندیشه و آسایش وجدان و ناراحتی فکر و عذاب وجدان می‌باشد. آموزش این نکته در تغییر عادات و روش فکری ایرانیان باستان بسیار مؤثر بود.» (پرفسور میلز انگلیسی)

پوشش زنان زرتشتی

موبدیار پروا نمیرانیان

خورشید فروغ جاودانی باشد
مکنا و شوال و جامه زرتشتی
سرچشمه نور و زندگانی باشد
در رنگ و نگار، نقش مانی باشد

(بانو توران شهریاری (بهرامی) در کتاب نگار زن)



متأسفانه سوزاندن لباس‌های افراد در گذشته که توسط برخی افراد انجام می‌شده است، نیز بر این محدودیت منابع افزوده است. تنها نمونه‌هایی در چند موزهی محدود دنیا وجود دارد.

از آنجا که یک زرتشتی یزدی زندگی نسبتاً سختی داشته است و اغلب کشاورزی می‌کرده، لازم بوده است که لباس او علاوه بر مقاوم بودن، برای کار نیز مناسب باشد. معمولاً افرادی که در روستاها زندگی می‌کردند به سبب فقر، لباسهایی می‌پوشیدند که از چند تکه پارچه ضخیم بافته شده تشکیل شده بوده و آنها را در خانه رنگ می‌کردند. بالاتنه، آستین‌ها و دامن هر کدام از تکه‌های جداگانه‌ی پارچه‌ی تک رنگ یا طرح دار دوخته می‌شدند و حتی ممکن بود که بالاتنه از ۳ تا ۴ تکه پارچه‌ی مختلف نخی تشکیل شده باشد. برخی لباس‌ها با تکه‌های ارزان قیمت چلوار طرح دار، کوک زده می‌شدند. پارچه‌ی ابریشمی، بیشتر اعیانی بود که زرتشتی‌های شهر نشین یزد می‌پوشیدند. مردان این خانواده‌ها با هند تجارت می‌کردند و توان خرید پارچه گران قیمت ابریشمی را داشتند.

به هر حال، شیوه‌های لباس پوشیدن کنونی زنان زرتشتی را تا ۴۰۰ سال پیش می‌توان دنبال کرد که با یافته‌های جمشیدجی مانکچی اون والا در سال ۱۹۵۱ از یک دخمه قدیمی یزد تایید می‌شود. (Unvala, ۱۹۵۱, pp. ۱۲-۱۳) رسم زرتشتیان در مورد دخمه، قرار دادن بدن فرد در گذشته پوشیده در کفنی سفید است. به هر حال وجود لباس، گلدان‌ها، اجسام چوبی و جواهرات نشانگر اپیدمی شدن بیماری‌هایی مثل وبا است که باعث می‌شده تا افراد را به همراه هر چیزی که در تماس بوده‌اند دفن کنند. اون والا بیان می‌کند که احتمالاً اپیدمی در زمستان رخ داده است زیرا لباس‌های پیدا شده شامل لباس‌های ضخیم و کت‌های کلفت است. این زمان، پایان قرن ۱۵ و آغاز قرن ۱۶ بین دوره‌های تیموریان و آغاز صفویان است. لباس‌ها، پارچه‌ها، کفش‌ها، کلاه‌ها، شال‌ها و سایر موارد یافت شده، نمونه‌هایی از شباهت‌های فراوان بین موارد یافت شده در دخمه و لباس‌هایی که زرتشتیان یزد امروزه می‌پوشند، نشان می‌دهد.

اون والا، پارچه‌ای نخی و طرح دار را با انتباه‌های بافته شده و دارای ریشه‌های زرد و سبز و سیاه توصیف می‌کند (Unvala, ۱۹۵۱, p. ۴). به احتمال زیاد، منظور چارقد بوده است یعنی پارچه‌ی بزرگ چهارگوشی که توسط زنان زرتشتی روی پوششی به نام مکنا

تاریخ لباس بخشی از تاریخ تمدن است که در آن تحولات شکل و فرم لباس از قدیمی‌ترین روزها مورد بررسی قرار می‌گیرد. در هر جامعه مطالعه این بخش از تاریخ رازهای نهفته‌ای در مورد مردم آن دوران را برای ما روشن می‌سازد. لباس زنان زرتشتی قابل استفاده در تابستان و زمستان، قابل تهیه از سوی فقیر و ثروتمند، آزاد و راحت برای حرکت و کار روزانه، کاملاً پوشاننده بدن و با رنگ‌های شاد و سرزنده و زیبا در طی سالیان دراز به جا مانده است. این ویژگی‌های مهم باعث شده که نوع پوشش دیرینه زنان زرتشتی در حال حاضر تغییر زیادی نسبت به اصل خود نکرده باشد. در هر حال باید در نظر داشت که گونه پوشش زنان در هر دوره تاریخی بی‌تأثیر از حکومت و نوع پوشش ملی نبوده است. نوشتار پیش رو سخنی است در مورد پوشش زنان زرتشتی. اگر مجالی باشد پوشش مردان را همراه با بخش‌هایی دیگر در نوشتاری جداگانه بررسی خواهیم کرد.

الف. لباس زنان زرتشتی

شهر یزد قدمتی تاریخی دارد که بیشتر این قدمت شامل زرتشتیان می‌شود. تاریخ حکایت از آن دارد که اعضاء خانواده یزدگرد سوم (آخرین پادشاه زرتشتی) به اطراف یزد پناه برده‌اند. نیز اسکندر مقدونی پس از غلبه بر داریوش سوم، پادشاه هخامنشی (۳۳۱-۳۳۶ پیش از میلاد) یزد را به عنوان غرامت از خاندان هخامنشی گرفته است. یزد، اکثر مکان‌های مقدس زرتشتیان را در بر گرفته است و دارای زیارتگاه‌ها، آتشکده‌ها و دخمه‌های زیادی است.

یزد احاطه شده در شن و دارای رنگی به رنگ شن، زنان زرتشتی را با لباس‌های رنگارنگ دیده است، رنگ‌هایی زنده و شاد. رنگ‌هایی بیانگر تلاش برای بقا و وجود. در مقابل، استفاده از رنگ‌های روشن مانند کرم و زرد اگر که توسط اعراب تا اوایل قرن بیستم به مردان زرتشتی تحمیل شد، در جهت آمیختن مردان با محیط بوده است، تلاشی برای محو کردن وجود آنها. پوشش سنتی زنان زرتشتی، مکنا، لچک، خمیس (پیراهن) و شوال است. شیوه‌های پوشش زرتشتیان یزدی کاملاً دارای سند و مدرک نیست؛ تنها عکس‌های قدیمی و تصاویری از اواخر قرن ۱۹ و همچنین تنها چند تکه لباس که در گذر قرن‌ها حفظ و منتقل شده است، راهنمای ما در جهت شناخت این پوشش هستند.



پوشیده می‌شده است. چارقد مانند شال روی سر انداخته می‌شود و در پشت سر آویزان است. «معمولی چارقد مس» جنسی از نخ یا ابریشم دارد و «چارقد امامی» از پشم درست شده و در زمستان استفاده می‌شده است. توصیف اون والا از شالی که پیدا کرده با معمولی چارقد مس مطابقت دارد. معمولی چارقد مس، پارچه‌ای شال مانند ۴۰۰ ساله است دارای نقش و نگارهای روی پارچه سفید - که با گذر زمان زرد شده است - با حاشیه‌ای پهن متشکل از طرح شاخ و برگ‌های درهم پیچیده. در گوشه‌ی آن، اشکالی با بال‌های منحنی دیده می‌شود. اون والا این اشکال را چنین ثبت کرده است: «نشسته بر تخت چهارزانو با شیوه‌ای مشرقی این فرشته‌ها آنقدر نزدیک به هم نشستند که بال چپ یکی، بال راست کناری را تشکیل می‌دهد». در بالای این اشکال بالدار، خطی از دایره‌هایی دیده می‌شود که ۳ تا ۴ یا بیشتر هستند و با طرح‌های گلدار تزئین شده‌اند. در حاشیه‌ی این دایره‌ها، کلماتی مانند تاج، کاخ و شاخ روی مکنّا هم به صورت منظم و هم نا منظم چاپ شده‌اند. امروزه نیز زنان زرتشتی در یزد به پوشیدن مکنّا ادامه می‌دهند. اون والا در بررسی دخمه، به گیوه نیز برخورده است (دمپایی‌هایی با رویه ضخیم نخی و کفه‌هایی از استخوان). بر اساس اساطیر، پس از آنکه شاه تورانی افراسیاب، دستور قتل سیاوش را داد، پدرش گیو را که جنگاوری شجاع بود فرستاد تا همسر سیاوش و فرزند پسرش (کیخسرو) را نجات داده به ایران بیاورد. گیو که روزها پیاده روی کرده بود متوجه شد که پاپوشش تکه تکه شده است و با توجه به راه زیادی که هنوز در پیش داشت، پارچه و چرم را به گونه‌ای بهم بست که چرم برای قوی‌تر شدن کف، در کف پاپوش قرار گیرد. وی رویه را با پارچه ضخیم سفید و خشنی دوخت. این پاپوش به او در سفرش کمک زیادی کرد و به یاد او به نام «گیوه» نامگذاری شد. (Shirin Simmons ۱۹۸۸، pp. ۹۷-۹۸)

بیشتر اروپایی‌هایی که بین قرن ۱۷ و ۲۰ به ایران آمدند، به جزئیات زیادی در مورد زرتشتی‌ها اشاره نکرده‌اند. از آنچه در دست است می‌توان به موارد زیر اشاره کرد. دن گارسیا دسیلوا فیگوتروا سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس اول بود. وی در قرن هفدهم (سال ۱۶۱۴ م.) به عنوان سفیر فیلیپ سوم به دربار شاه عباس کبیر اعزام شد. وی در مورد پوشش زنان زرتشتی در دوران صفویه چنین نوشته است: «لباس زنان زرتشتی ایران هیچ گونه مشابهتی با لباس دیگر زنان ایران ندارد. با اینکه اینان نیز نوعی شلوارک نازک بر پا دارند پاپوش یا قبایی بسیار گشاد می‌پوشند که تا قوزک پای آنان می‌رسد. آستین‌های این پاپوش بسیار دراز و شبیه لباس زنان عرب است که آستین لباسشان به قدری بلند است که برای گرفتن بازوی یکدیگر قادر نیستند دست را از آستین به در آورند. زنان زرتشتی سر و موی و گردن خود را طوری می‌پوشانند که جز صورتشان پیدا نیست و روسری‌های آنان بی‌شباهت به سربندهای زنان سالمند اسپانیایی نیست؛ جز اینکه کلاه یا سربند زنان زردشتی چین دار نیست. این لباس به آنها نوعی برتری و وقار می‌بخشد. رنگ مویشان کم و بیش روشن، اما بیشتر مایل بهحنایی قهوه‌ای است؛ رنگ پارچه‌ای را که روی روپوش خود می‌اندازند متناسب با رنگ موی خود عوض می‌کنند و همواره کمی روشن‌تر از رنگ روپوش یا قبای آنهاست.» (فیگوتروا ۲۰۱۶: ۱۳۶۳)

پیتر دلواله جهانگرد ایتالیایی در قرن هفدهم میلادی (سال ۱۶۱۷ م.) در زمان شاه عباس به ایران سفر کرده است. وی در مورد لباس زنان زرتشتی می‌نویسد: «زن هایشان مانند یکدیگر لباس می‌پوشند، ولی باید اعتراف کرد لباس هایشان بیشتر به اعراب و کلدانی‌ها شباهت دارد. رنگ و جنس این لباس‌ها شباهت زیادی به لباس زیارت من دارد که از نایل تا بیت المقدس بر تن داشتم. همان لباسی که تقریباً تمام زائران ایتالیایی عادتاً می‌پوشند ولی بدون کمر بند و دقیقاً شبیه پدران مقدس تثاتین در نایل که هر گاه به شهر می‌روند می‌پوشند. با این تفاوت که لباس آنها یقه ندارد. چیزی که به لباس زنان گبر، زیبایی و ظرافت می‌بخشد، چادری است به رنگ سبز و زرد که بیشتر به زردی می‌زند. چادری بسیار بلند و عریض و درست شبیه چادرهایی که زنان عرب و کلدانی به سر می‌کنند. فقط صورتشان از چادر بیرون است و بقیه بدن از جلو تا کمر و از پشت تا روی زمین تاب می‌خورد و جموعاً نمای خوشی دارد. برعکس زنان مسلمان با روی باز در خیابان‌ها همیشه رفت و آمد می‌کنند، در حالی که زنان مسلمان از این آزادی محرومند.» (دلواله ۱۳۷۰: ۷۸)

زن و شوهر باستان شناس فرانسوی (دیولافو) در سال ۱۸۸۰ م. در زمان ناصرالدین شاه از ایران بازدید کرده‌اند و درباره زنان زرتشتی آورده‌اند: «زن با اینکه جوان است ضعیف و مسن به نظر می‌آید اما بالای رسا و سیمای آراسته دارد. این زن و شوهر از حیث نمونه و نژاد و قیافه با مسلمانان ساکن فارس تفاوتی ندارند. لباس این زن مانند همان لباسی است که شاپور پوشیده و در نقش رستم نمایان است. من همان نیم تنه آستین دار قدیمی و همان سه شلوار را بر تن او می‌بینم و مانند طبقه‌ی متوسط مادی‌ها کلاهی از پارچه بر سر دارد و پارچه‌ای ابریشمی مانند عمامه کوچکی به دور آن پیچیده است و این همان سرپوشی است که ایرانیان در زمان‌های بسیار قدیم به سر خود می‌بسته‌اند.» (دیولافو ۱۳۶۹: ۴۲۸)

ادوارد براون جهانگرد انگلیسی که در قرن نوزدهم میلادی (در سال‌های ۱۸۸۷-۱۸۸۸)

در زمان ناصرالدین شاه به ایران سفر کرده بود در مورد پوشش زنان زرتشتی می‌نویسد: «با اینکه زن‌های زردشتی نقاب بر روی صورت ندارند و از لحاظ چادر بر سر گذاشتن مطیع مقررات زن‌های مسلمان نیستند من کمتر موفق شدم که زن‌های زردشتی را ببینم.» (براون ۱۳۸۷: ۳۴۴)

مانکجی لیمجی هاتریا که در سال ۱۸۵۴ از هند به ایران آمد، در کتابش به نام Rishale Ezhare Shiate Iran در مورد نوع پوشش زرتشتی‌ها اطلاعات بیشتری داده است. او در مشاهدات خود آورده است که زنان زرتشتی کشتی خود را همانطور که مرسوم بوده روی سدره نمی‌پوشیدند بلکه روی پیراهن یا خمیس خود می‌پوشیدند. آنها این کار را برای راحتی کشتی نو کردن در طول روز انجام می‌دادند و شب هنگام، با درآوردن خمیس، کشتی روی سدره قرار می‌گرفت. در بستن کشتی، توسط سایر نویسندگانش نیز مطالبی دیگر بیان شده است. مردان زرتشتی گاهی کشتی خود را روی سینه و روی لباس می‌پوشیدند تا در مواقع خطر بتوانند آن را سریعاً باز کنند چون وسیله شناسایی آنها بوده است. (Firoza Punthakey Mistree ۲۰۰۲، p. ۵۵۸)

شکل سنتی لباس زنان زرتشتی شامل یک پوشش رویی بلند و گشاد به نام خمیس بوده است که بخش بالای بدن را می‌پوشانده و همراه با شلوار بزرگ و جمع شده‌ای به نام شوال و پا پوشی به نام گیوه پوشیده می‌شده است. روی لباس، مکنایی بلند با سربندهایی ویژه به شکل روسری یا دستار پوشیده می‌شده است. استفاده از دستار معمولاً به مردان نسبت داده می‌شود اما به هر حال، تا چندی پیش، پوشیدن دستار (دستارهایی که مخصوص زنان زرتشتی بوده) برای زنان زرتشتی نامعمول نبوده است. سر بند یزدی شامل چند لایه پارچه بوده است.

این نوع پوشش، دو هدف داشته است: ۱ - حفظ شخصی که آن را می‌پوشید از گرمای مناطق گرم بیابانی. ۲ - پوشش خارجی در مواقع لازم، بیرون آورده شده و برای حمل و انتقال میوه‌ها، گیاهان یا گره زدن هیزم‌های خشک استفاده می‌شده است. لایه‌های متعددی که پوشیده می‌شدند، تا آغاز قرن ۲۰ به دلایلی و در مورد زنان مسن‌تر به سه لایه پارچه خلاصه شده است. به هر حال، توصیفی از لایه‌های گوناگونی که در گذشته پوشیده می‌شده است، به ما کمک می‌کند که از لباس‌های اصیل اولیه آگاهی داشته باشیم. (سربندهای گوناگون بانوان زرتشتی در عکس خانواده دستور تیرانداز نشان داده شده است) نخستین لایه‌ی پوشانده‌ی سر، روسری کوچکی است که به سر می‌چسبد (شبیه متابانا که زنان پارسی در هند می‌پوشند) و روی آن لپک پوشیده می‌شود. لپک سربندی رنگی است که توسط روبان‌ها یا بندهایی در زیر چانه گره داده می‌شود تا روی روسری کوچک‌تر در جای خود محکم نگه داشته شود. لپک معمولاً از پارچه‌ی نخی، ابریشمی یا زربفت رنگی است که قیطون یا یراقی بافته شده لبه‌ی آن را زینت می‌بخشد یا اینکه حاشیه‌ی ظریفی دارد.

لپک از تکه پارچه‌های به هم دوخته شده تشکیل می‌شود. بخشی که روی سر نواری را تشکیل می‌دهد و گوش‌ها را می‌پوشاند، جلوتر از مکنّا قرار می‌گیرد و دیده می‌شود. لپک شبیه مثلی است که راس آن بریده شده باشد. به بخش کوتاها تر نورامند روی سر، دو ریح دایره وصل شده و به گونه‌ای دوخته می‌شود که تشکیل منحنی‌ای می‌دهد که سر داخل آن قرار می‌گیرد. لپک در جلو در طول خط رویش مو قرار داده شده و

روبان‌هایی که به بخش بلند بخش نوار مانند متصلند، در زیر چانه گره می‌خورند. مکنّا (که ممکن است تک رنگ یا معمولا طرح دار باشد) مانند چادری شل روی لچک پوشیده می‌شود. مکنّا‌هایی که در مراسم ازدواج استفاده می‌شوند معمولا از ابریشم سبز با طرح «گل هند» هستند. مکنّایی که توسط زنان زرتشتی استفاده می‌شود، با چادری که زنان مسلمان ایران می‌پوشند از نظر طرز پوشیدن تفاوت دارد. طول آن سه متر و نیم است و فرد بدین گونه مکنّا می‌پوشد: آن را به طور آزاد روی دو دست خود که به جلو باز کرده است قرار می‌دهد در حالی که پارچه از هر دو دست به سمت زمین آویزان است. نقطه‌ی وسط طول پارچه را دور از بدن، در دست گرفته و درست زیر چانه (روی روبان‌های لچک) قرار می‌دهد. سپس هر سمت دراز پارچه را به طرز ماهرانه‌ای دور سر و گونه هایش می‌چرخاند، با این کار، یک لایه روی لایه دیگر را می‌پوشاند و روی دیگری قرار می‌گیرد. سپس دو لایه در یک سمت سر همراه با لچک زیر آن دقیقاً بالای گوش‌ها با سنجاق به هم وصل می‌شوند. مکنّا مانند آبشار تا کمر فرد قرار می‌گیرد و نیمه بالای بدن را می‌پوشاند. در حالی که مکنّا سر و گوش‌های فرد را می‌پوشاند، صورت را نمی‌پوشاند. در یزد زنان زرتشتی بدین گونه شناخته می‌شدند که حاضر نشدند صورت خود را بپوشانند.

روی مکنّا، سویکو یا هفت رنگ که سر بندی دارای هفت رنگ است (در پشت سر مانند روسری گره می‌خورد، سپس لبه‌های آن دور سر می‌چرخد و به جلو آورده می‌شود) پوشیده می‌شود. عدد 7 برای زرتشتی‌ها عددی مقدس است. به همین سبب لباس عروسی سنتی زرتشتی‌ها در ایران 7 رنگ داشته است. در گذشته، سویکو شامل 7 تکه پارچه رنگی «هفت کار» بوده یعنی پارچه‌ای که متشکل از 7 رنگ به هم پیچیده شده یا دوخته شده به شکل سربند بوده است. زنان مسن‌تر گاهی 7 تکه پارچه‌ی جداگانه (با رنگ متفاوت) را به عنوان سر پوش روی یکدیگر می‌پوشیدند که نماینده‌ی 7 امشاسپند بوده است. (Firoza Punthakey Mistree 2002, p. 559)

چارقد که روی مکنّا یا سویکو پوشیده می‌شود، روی سر قرار گرفته و در پشت آزاد است. بعضی از زنان روی چارقد، سویاکوی دومی نیز گره می‌زنند. به هرحال، در ترتیب سرپوش‌هایی که زنان زرتشتی می‌پوشند در روستاهای مختلف تفاوت وجود دارد. و این احتمالا به رسم‌ی بستگی دارد که روستاییانی که پس از حمله اعراب در یزد و اطراف آن ساکن شدند پیروی می‌کردند.

مانکجی لیمجی هاتریا نیز در یادداشت‌های خود به پوشیدن لچک و مکنّا توسط زنان زرتشتی یزد اشاره کرده و مکنّا را با آدھنی هندی‌ها مقایسه می‌کند. او مشاهده کرده است که کسانی که توانایی مالی آن را داشتند، ۳ - ۲ دستمال ابریشمی را روی مکنّا گره می‌زدند که هرکدام رنگ متفاوتی داشته است. این نشانگر استفاده‌های چندگانه‌ی سر بندهای سویاکو است. او همچنین ذکر کرده است که: زنانی که به طور متوالی و به زیبایی ۳ - ۲ مکنّا با رنگ‌های متفاوت می‌پوشند، انسان را به یاد طاووس‌های در حال رقص می‌اندازند. توصیف هاتریا، استفاده از حداقل ۷ تکه پارچه از ۷ رنگ و سبزه‌ی متفاوت برای پوشش زنان را هنگام دیدار او از یزد (نیمه‌ی قرن ۱۹) ثابت می‌کند.

خمیس، لباسی گشاد است که شبیه به لباس زنان آسیای مرکزی است. در یزد، خمیس معمولا از چند تکه پارچه با جنس‌ها و رنگ‌ها و طرح‌های گوناگون که بهم دوخته شده‌اند تشکیل شده است و در گویش دری «پرانه تیر و سیخ» خوانده می‌شود. پرانه یعنی پیراهن، تیر و سیخ یعنی تیر و کمان. زرتشتی‌هایی که فقیرتر بودند و در روستاهای یزد زندگی می‌کرده‌اند، از پارچه‌ی نخی ضخیمی که در خانه بافته و رنگ شده بود، استفاده می‌کردند در حالی که ساکنین شهرها از ابریشم استفاده می‌کردند. اما نکته‌ای که نشانگر صرفه جویی آنها و عدم تمایلشان به هدر دادن منابع است، این است که بالاتنه‌ی لباس، که همیشه توسط چین‌های مکنّا پوشیده بود و دیده نمی‌شد، از تکه‌های جداگانه‌ای از چلوار طرح دار یا پارچه‌ی نخی ضخیم خانگی دوخته شده است. مانکجی در مشاهداتش بیان کرده که «دختران جوان از لباس‌هایی با تکه‌های مختلف و رنگی استفاده می‌کردند اما زنان مسن‌تر لباس‌هایی یک رنگ داشتند.» (Giara M. 2004, p. 503)

دامن که مهمترین نقش را در جلب توجه داشت همانند آستین‌ها از ابریشم ساخته شده بود. بخشی از دامن که زیر بالاتنه است، از ستونهایی از پارچه‌های ابریشمی با رنگ‌های متضاد (معمولا سبز و قرمز روناسی یا صورتی) تشکیل شده است. ستون‌های پارچه یک اندازه نبودند و انتهای مخروطی آنها به صورت بالا و پائین در کمر قرار می‌گرفت که به این طرز قرار گرفتن در دری «وسول» می‌گویند. آستین‌ها هم دراز و در قسمت مچ گشاد بودند. پارچه ابریشمی ویژه‌ای به رنگ صورتی شاه توتی برای آستین‌های لباس استفاده می‌شد که «سایه کوه» یا «سیه کوه» خوانده می‌شد. دلیل این نامگذاری را می‌توان چنین دانست که هنگامی که در یک روز ابری از یزد به تفت برویم، کوه‌های یزد رنگ صورتی ویژه‌ای (مانند سایه‌ای که حاصل از سایبانی است) به خود می‌گیرند. این ابریشم گران قیمت بود و برای دخت لباس‌هایی جهت مراسم خاصی مثل ازدواج استفاده می‌شد. در این لباس ویژه، برای تزئین بیشتر مچ و پائین

از حاشیه‌های بافته شده استفاده می‌شده است. یک شکاف در قسمت جلو و عقب لباس به سر اجازه‌ی ورود می‌داد. لباس مادری (شیردھی)، دارای شکاف‌هایی بود که در چین‌ها پنهان می‌شد و به مادر اجازه می‌داد که در زیر پوشش چادر مانند مکنّا، به بچه اش شیر بدهد.

هاتریا همچنین گزارش می‌دهد که برخی زنان (احتمالا ساکنین شهرها) روی پیراهن، چیز دیگری به نام «فرجی» می‌پوشیدند که از پشم یا ابریشم بوده است و آستین‌های آن تا آرنج یا مچ می‌رسیده است و طول آن از گردن تا ران با دکمه‌های پارچه‌ای (در میان) ثابت نگه داشته می‌شده است. کیفیت نیز ذکر می‌کند: «پوششی که روی پیراهن پوشیده می‌شود تا زیر زانو است و از نوارهای رنگی گوناگون درست شده است. در مورد لباس عروسی، این پوشش نیز سوزن دوزی شده است.» (M. E. Hume-Griffith ۱۹۰۹, p. ۱۲۷)

شوال که زیر پیراهن پوشیده می‌شود، «تیر و سیخ» نیز نامیده می‌شود. در زیر پیراهن، نیمه‌ی پائینی شوال دیده می‌شود. بسیاری از عکس‌های قدیمی و نیز منابع شفاهی بیانگر این هستند که شوال تا مچ پا بوده است. مانکجی لیمجی هاتریا نیز در توصیف خود شوال را تا مچ خوانده که در پایین مچ با نخی که از میان آن رد می‌شده جمع می‌شده است. نیمه‌ی بالایی شوال معمولا از تکه پارچه‌هایی ضخیم تشکیل شده است. شوال از نوارهای نخی چند رنگه تشکیل شده است. نوارهای طولانی و باریک نخی در کنار هم دوخته می‌شوند تا طول لازم را برای ایجاد چین‌های فراوان شوال شکل دهند. کیفیت گزارش می‌دهد که به محضی که یک دختر بچه (زرتشتی) می‌توانست خیاطی کند، شروع به دوختن و آراستن باریک‌های روشن و رنگی پارچه می‌کرد تا شلوار عروسیش را درست کند. (M. E. Hume-Griffith 1909, p. 127) پارچه‌ی مورد استفاده برای دوختن شوال با پارچه نخی ضخیم آستر می‌شده است تا پارچه را مقاوم سازد. قانونی در یزد وجود داشته است که زرتشتیان را از خرید پارچه در حیاط و مغازه‌ها منع می‌کرده است. بنابراین مغازه داران مسلمان در قرن ۱۹، سطل‌هایی داشتند که بیرون مغازه قرار می‌دادند و در آن نوارها و تکه‌های باقیمانده‌ی پارچه را می‌انداختند تا زرتشتیان بخرند. به این دلیل شوال از تکه پارچه‌های مختلف رنگی تشکیل شده است. ۲۰ تا ۳۰ تکه پارچه با رنگ‌های مختلف به هم وصل می‌شدند تا هر پاچه‌ی شوال را تشکیل دهند.

تکه‌های پارچه با دست و توسط سوزن‌های ریزی از جنس استخوان و نخ‌های پنبه‌ای به هم متصل می‌شدند و این اتصال توسط بخیه‌های ریزی به نام «دندان موشی» صورت می‌گرفته‌اند. بنابراین زنان زرتشتی با ابتکار و الزام موجود، از تکه‌های کوچک دور ریختنی پارچه که در دسترس داشتند شوال درست می‌کردند. پارچه‌ای ویژه از جنس نخی ضخیم به سطح خارجی شوال تا پائین پاچه‌ی آن اضافه می‌شده است تا دوام آن را افزایش دهد. برای تسهیل حرکات، تکه پارچه‌ای مربع که به گونه‌ای ماهرانه تا می‌شد تا دو مثلث را شکل دهد، از محل دوشاخه شدن شوال برای دو پا تا نیمه‌ی درز آن به هر پاچه‌ی شوال دوخته می‌شده. این تکه پارچه برای افزایش دامنه‌ی حرکات و همینطور افزایش دوام به شوال دوخته شده است. این تکه از جنس کتان ضخیم بوده است چون در معرض اصطکاک هنگام سوار شدن به قاطر (تنها شکل حمل و نقل مجاز برای زرتشتی ایرانی قرن ۱۹) بوده است. شوال در کمر جمع شده، پارچه چین خورده و از داخل آن نوار بافته شده یا کشی رد می‌شد تا شوال را در کمر سفت نگه دارد. وقتی کش شوال از آن جدا شود، طول کمر آن ۱۷۰ سانتیمتر یا بیشتر خواهد بود. دو پاچه پائین شوال هم چین خورده و باکش بسته می‌شد که به بخش بالای هر مچ، اجازه می‌داد مثل بادکنک باد کند.

زنان ثروتمند یزد کفش‌هایی به نام «کفش‌های سفری» از جنس پوست قاطر می‌پوشیدند. به هر حال، گیوه و دمپایی‌های تخت در بین زرتشتی‌ها معمولتر بود. در مورد جواهرات مورد استفاده توسط زرتشتیان یزدی و اجسام آنتیک، سندهای اندکی وجود دارد. هاتریا زنانی را دیده است که سکه‌های نقره‌ی قدیمی سوراخدار (که مانند حلقه گل به نخ کشیده می‌شوند) می‌پوشیده‌اند. بعضی‌ها حلقه‌های طلا یا نقره به گوش خود می‌کردند و او ذکر می‌کند که برخی هنگام بیرون رفتن، حلقه بینی کوچک و نوعی بازو بند مرارید استفاده می‌کردند. استفاده از حلقه بینی بسیار نامعمول به نظر می‌رسد و به نظر می‌رسد این تنها منبعی است که از این استفاده در ایران نام می‌برد. در مراسم‌های آیینی، زنان از کیسه پارچه کوچکی به نام «دولگ» استفاده می‌کردند که از پارچه زربافت سبز آستر شده با یک پارچه نخی ضخیم به نام «نخبه» درست شده بود. در دهانه دولگ حاشیه‌ای هست که یک نخ یا قیطان به صورت حلقه‌هایی قرار می‌گیرد و نخ دیگری از میان آنها رد می‌شود که با کشیده شدن آن، در دولگ بسته می‌شود. «دولگ گیتوم» برای حمل شیرینی و میوه‌های خشک برای مراسم آیینی استفاده می‌شده است. طی آیین ازدواج، دولگی پر از آویشن یا سنج، بادام و نقل از سوی عروس به داماد داده می‌شد و دولگ دومی نیز حاوی سوزن و نخ بود. هر دو دولگ توسط سینی عروسی به منزل داماد برده می‌شد.

در زیر بیان کوتاهی از سوزن دوزی‌های لباس زنان زرتشتی آورده شده است. (گلدوزی مکتب متفاوت از لباس‌ها بوده است). نقش‌هایی که در روی لباس‌های زنان زرتشتی دیده می‌شد، طرح‌های قدیمی هستند که در قرن‌ها توسط نسلی به نسل بعد (معمولا توسط مادران به دختران) منتقل می‌شدند. زمینه‌ی پارچه‌ی ضخیم استفاده شده در شوال - که معمولا نخ آن در خانه ریخته و این پارچه به گونه‌ی خانگی از آن درست می‌شد - با رنگ تزیین می‌شد در حالی که حاشیه به عنوان وسیله‌ای جهت پنهان کردن خشونت و یکنواختی رنگ نوارهای مورد استفاده در شوال بود. در مراسم‌های ازدواج، نوارها با شکل‌هایی از حیوانات، گیاهان و ماهی‌ها تزیین می‌شده است. در روستاهای یزد، سوزن دوزی به گونه‌ای گسترده با استفاده از نخ ارزان قیمتی که در خانه تهیه و به صورت قرمز، آبی تیره یا سیاه رنگ شده و با زرد اگر در هم تنیده می‌شد انجام می‌گرفت. یک طرح ساده مورد استفاده، چهارگوشه‌ای با طرح جقه یا ماهی در مرکز بود. دیگر طرح‌های رایج مورد استفاده، دایره‌های متحدالمرکز با گل‌های چهار پر، خط‌های مورب، ستاره و لوزی بوده است. گل‌های انار که به سبک ویژه‌ای طراحی شده، شبیه حجاری‌ها و نقش برجسته‌های پیدا شده در کاخ‌های هخامنشیان است که به عنوان نماد باروری سوزن دوزی می‌شده است. دایره‌ها نماد خورشید یا ماه بوده و در واقع مظهری از نیایش بودند. گل‌ها، پرندگان و حیوانات نیز احتمالا به اسطوره‌ها مرتبط هستند.

طرح‌ها به صورت خطوط افقی یا عمودی با فواصل متفاوت مرتبط با هم یا با فواصل منظم به گونه‌ای ماهرانه روی خمیس تکرار می‌شدند. برخی طرح‌ها روی شوال با طرحی شبیه استخوان ماهی به طور عمودی از هم جدا می‌شدند. زرتشتیان جقه را نیز که زیاد تکرار می‌شد، به عنوان شعله آتش سپندینه یا درخت سرو می‌دانستند. در طرحی بسیار ساده تر، طرحی شبیه استخوان ماهی به نام «هفت-هشت» با استفاده از اشکالی شبیه عدد ۷ و ۸ یا حرف «V» انگلیسی به صورت درست و وارونه استفاده می‌شد تا شکل آب‌های جاری را ایجاد کند. در دین زرتشتی، آب‌های جاری نمادی از اردویسور آن‌ها هستند که نگهبان آب‌ها و نیرودهنده جهان است. طرح ماهی که روی لباس‌های ایرانی وجود دارد را می‌توان در آیین‌های پارسیان نیز یافت. آنها از یک ماهی ساخته شده از نقره در sagan-ni ses به عنوان نماد کامیابی استفاده می‌کنند. همچنین طرح ماهی روی برخی ساری‌هایی که زنان پارسی می‌پوشند دیده می‌شود. تفاوت در اینجاست که ماهی‌های روی ساری‌ها در حال شنا در آب‌های چرخان سوزن دوزی شده‌اند اما زرتشتیان یزد ماهی را به صورت یک طرح جداگانه و بدون محیط زندگیش یعنی آب سوزن زده‌اند. در روایات داراب هرمزدار چنین گفته شده که وقتی اورمزد درخت هون را در میان دریای وروکش آفرید، ماهی گر را نیز خلق کرد تا پیرامون درخت شنا کرده و آن را از مخلوقات مضر محافظت کند. (Dhabhar 1932, p. 98) بنابر همین است که ماهی به نماد محافظت و کامیابی سوزن دوزی می‌شود. طرح پرندگان کوچک، خروس و حیوانات شاخ دار گاهی اوقات لباس زرتشتیان یزد را می‌آراید.

طرح‌های حیوانات - گرچه بسیار معمول نیست - را می‌توان مستقیما به متون زرتشتی مخصوصا یشت‌ها مرتبط دانست. در وره‌رام یشت از چندین حیوان نیرومند - مانند قوچ شاخدار یا گراز و... - نام برده شده است یا نیروی آنها برای پیروزی در برابر شر را یاد کند. همچنین سگ و خروس را حیوانات مرتبط با ایزد سروش می‌دانند. «خروس به دشمنی دیوان و جادوان آفریده شده است، با سگ همکار است. چنین گویند به دین که از آفریدگان مادی آن دو، سگ و خروس، به از میان بردن دروغ با سروش یارند.» (بهار ۱۳۸۵: ۱۰۳) زرتشتیان این طرح‌های معنی دار را به عنوان نشانی بیرونی از باورهایشان مورد استفاده قرار داده‌اند.

آنگونه که سخن رفت، این پوشش سنتی و دیرپای زنان زرتشتی بوده است اما جا دارد اندکی نیز به پوشش زنان در دوران‌های مختلف بپردازیم چرا که همواره شرایط محیطی نیز بر دگرگونی‌های اندک پوشاک زرتشتیان موثر بوده است.

کارشناسان در مورد پوشش زنان هخامنشی می‌گویند که آنها پوششی ساده و بلند یا دارای راسته چین و آستین کوتاه که در پایین دامن از زانو به پایین تا مچ می‌رسیده بر تن می‌کرده‌اند. نوع دیگر پوشش چادری بوده، پارچه مستطیلی که بر سر می‌افکندند و در زیر آن یک پیراهن دامن بلند و در زیر آن پیراهن، پیراهنی بلندتر که تا مچ می‌رسیده بر تن می‌کرده‌اند. ۳۳ زنگوله طلا در طرف داخل و پایین دامن لباس یا در نزدیک لبه شلوار یا در محل‌های دیگر پوشاک بانوان می‌دوختند و هنگام راه رفتن صدای آهسته آن بر تجمل و زینت صاحب پوشاک می‌افزوده است.

به طور خلاصه در رابطه با پوشاک زنان اشکانی چنین می‌توان گفت که زنان اشکانی پیراهن بلند، پرچین تا روی قوزک پا و آستین دار با یقه‌ای راست که در ناحیه کمر، کمری می‌خورده است می‌پوشیده‌اند. بر روی آن نیز پیراهن کوتاه تری ساده و پرچین می‌پوشیدند. جنس این پوشاک همگی از پارچه‌های منقش و مزین به قلابدوزی بوده است و جالب است که پوششی شبیه به چادر بر سر می‌بسته‌اند که براساس نقاشی‌های

به دست آمده بیشتر به رنگ‌های ارغوانی و سفید بوده است و شکل کفش‌هایی که زنان استفاده می‌کرده‌اند شبیه کفش‌های مردها بوده است.

لباس زنان دوره ساسانیان تونیک بلندی بود که می‌توانست آستین بلند یا بی‌آستین باشد و گاهی با کمر پوشیده می‌شده است. زنان این دوره از پیراهنی با آستین تنگ همراه با قطعه‌ای حلقوی و لخت تا زیر ساق‌ها را می‌پوشانده، استفاده می‌کرده‌اند که جنس پارچه‌های جلوی سینه و پاچه‌ها با جنس پارچه آستین‌ها و شانه، متفاوت بوده است. برخی از این پیراهن‌ها دارای تزیینات نواری شکل در زیر بازو و نیز بر دور گردن بوده‌اند. طرح پارچه‌ها به صورت طرح‌های پر نقش و نگار و هندسی، یا به صورت گلدوزی شده، یا طرح‌های زرکش و یا زینتی بوده است.

با وجود گذشت زمان، لباس‌های زرتشتیان یزد خاص بودن خود را حفظ کرده است. رنگ‌هایی که زنان استفاده می‌کنند و طرح گل‌ها و حیوانات، همه نشانه‌ی مادی از اعتقاد آنهاست و تلاشی است در جهت یادآوری باغ‌های بهشتی که در شعرهای باستانی ایران ذکر شده است.

کتابنامه:

۱. براون. ادوارد. ۱۳۸۷. یک سال در میان ایرانیان. ترجمه مانی صالحه عامه. تهران: اختران
۲. بهار. مهرداد. ۱۳۸۵. بندش. فرنخ دادگی. تهران: توس
۳. دلاواله. پیتر. ۱۳۷۰. سفرنامه پیتر دلاله. ترجمه شعاع الدین شفا. تهران: انتشارات علمی فرهنگی
۴. دیولافوا. ژان. ایران، کلد و شوش. پاریس. ۱۸۸۷. ترجمه علی محمد فره وشی (مترجم همایون). به کوشش بهرام فره وشی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. ج. ۴. ۱۳۶۹.
۵. غیبی. مهرآسا. ۱۳۸۸. هشت هزار سال تاریخ پوشاک اقوام ایرانی. تهران: انتشارات هیرمند
۶. فیگوتروا. د. کارسیا د سیلوا. ۱۳۶۳. سفرنامه‌ی فیگوتروا: سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس اول. ترجمه غلامرضا سمیعی. تهران: نشر نو.
۷. یحیی. ذکاء. ۱۳۵۲. نگار زن (تاریخ مصور لباس زن در ایران). تهران: انجمن بین المللی زنان ایران
8. B. N. Dhabhar. 1932. Persian Rivayats of Hormozdyar Faramarz and others, their version with introduction and notes. Bombay
9. Giara M. & R.P. Karanjia & M. Stausberg. 2004. "Manekji on the Religious/ Ritual Practices of the Iranian Zoroastrians: an English translation of a Passage from his Travel Report in Gujarati (1865)". Zoroastrian rituals in context. ed. Michael Stausberg. Leiden, the Netherlands. pp. 481-516
10. Hastings. James & John A. Selbieh. 2003. Encyclopedia of Religion and Ethics. Part 18. Kessinger Publishing
11. M. E. Hume-Griffith. 1909. Behind The Veil In Persia And Turkish Arabia. London: Seeley & co. Ltd.
12. Mistree. Firoza Punthakey. 2002. "Hues of Madder, Pomegranate, and Saffron Traditional Costumes of Yazd" a Zoroastrian Tapestry art, Religion and culture. ed. Firoza Punthakey Mistree & Pheroza J. Godrej. India: Mapin Publishing. pp. 552-575
13. Simmons. Shirin. 1988. Entertaining the Persian Way. London
14. Unvala, Jamshedji Maneckji. Reprint 1951. Preliminary Report on an Old Dakhma of Yazd. Bombay.

دکتر داریوش اردشیر جهانیان

پزشک، پژوهشگر و خدمتگزار میراث زرتشتی

خسرو اسفندیار مهرفر

برگردان به پارسی گلسا شاپور غیبی و بابک خدامراد بهزیز



او بر این باور است که آیین زرتشت به روی کسانی که صادقانه به اصول آن ایمان دارند، گشوده است؛ دیدگاهی که جامعه را با پرسشی تعیین کننده روبه‌رو می‌کند: آیا آنچه روزگاری دین را از خطر نابودی حفظ کرد، امروز نیز برای رساندن آن به نسل‌های آینده کافی است؟

تأسیس انجمن زرتشتیان کانزاس - زاکا (ZAKA)

در کانزاس آتشکده‌ای وجود ندارد؛ هرگز نیز امکان ساختن آن فراهم نشده است. در یزد، آتشی می‌سوزد که تداوم آن را به روزگار ساسانیان نسبت می‌دهند؛ اما غرب میانه آمریکا هیچ‌گاه یکی از کانون‌های اصلی مهاجرت زرتشتیان نبوده است. مهاجران زرتشتی بیشتر در کلان‌شهرهایی چون لس‌آنجلس، نیویورک، شیکاگو و تورنتو گرد آمده‌اند و شمار آنان در کانزاس هرگز به اندازه‌ای نرسیده که ساخت مرکزی مذهبی در ابعاد یک آتشکده امکان‌پذیر باشد.

تأسیس انجمن زرتشتیان کانزاس، زاکا (ZAKA)، با نقش محوری دکتر داریوش جهانیان، پاسخی خلاقانه به همین واقعیت بود. او به عنوان یکی از بنیان‌گذاران و نخستین رئیس انجمن، به جامعه‌ای کوچک کمک کرد تا محدودیت شمار و امکانات را به الگویی صمیمی برای پیوند و تداوم تبدیل کند. اعضای انجمن، به جای گردآمدن در مرکزی مذهبی، نخستین یکشنبه هر ماه در خانه‌های یکدیگر جمع می‌شوند؛ کودکان، جوانان و سالخوردگان در کنار هم، نه فقط برای برگزاری آیین، بلکه برای آموختن، گفت‌وگو کردن و تجربه کردن حس تعلق.

برای دکتر جهانیان، نبود زیرساختی فیزیکی هرگز به معنای فقدان حیات معنوی نبود. او در پژوهش‌های خود بر گاهان، با استناد به هات ۳۱، بند ۳، به تعبیر «مینو آثرا» اشاره می‌کند - مفهومی که آن را «آتش مینوی» یا «آتش درون»، و نه صرفاً آتشی مادی، می‌خواند. در برداشت او، روشنایی‌ای که باید پیوسته افروخته بماند، روشنایی خرد، وجدان و انتخاب آگاهانه انسان است.

شیوه هدایت و مدیریت دکتر جهانیان در زاکا را می‌توان جلوه عملی همین جهان‌بینی دینی دانست. در این نگاه، دوام یک آیین تنها به داشتن بنایی باشکوه وابسته نیست؛ به انسان‌هایی وابسته است که آموزه‌های آن را می‌شناسند، درباره‌شان گفت‌وگو می‌کنند و آنها را در زندگی روزمره به کار می‌بندند.

او با تکیه بر این خرد درونی، همواره مدافع دینی بوده است که از نظر فکری پویا، پذیرای گفتمان و مطمئن به جایگاه خود در زندگی مدرن باشد. نه آیینی که از سر ترس در حالت تدافعی به خود بپیچد و نیازمند دیوارهای سنگی بلند باشد، بلکه سنتی غنی که با آغوشی باز، خرد ناب خود را به جهان عرضه کند.

«زرتشتیان رفته‌رفته به این درک می‌رسند که دین آن‌ها به روی هر کسی که عمیقاً به اصول آن باور داشته باشد باز است و از آنجا که برای مدتی طولانی تحت ستم بوده‌اند، پیش از این چنین باوری نداشتند.»

- دکتر داریوش جهانیان

این گفته که «پشت هر مرد موفق یک زن حامی و بردبار ایستاده است» درباره خانواده دکتر داریوش جهانیان کاملاً صادق است، چرا که مهین‌بانو جهانیان از همان روزهای نخست و در طول سال‌ها، همراه و پشتیبان اصلی دکتر جهانیان و دستاوردهای او بوده است. و به همین علت نقش مهین‌بانو جهانیان در پس موفقیت‌ها و دستاوردهای دکتر جهانیان بسیار پررنگ است. دو فرزند برومند و موفق، آرش و کیارش، و خانواده‌های آن‌ها، ثمره‌ی همین زندگی مشترک هستند؛ زندگی‌ای که در آن آموزه‌های بنیادین دین زرتشتی به بار نشسته بالنده می‌شوند و شکوفا می‌گردند.

دکتر داریوش جهانیان در تهران، در خانواده‌ای زرتشتی با ریشه‌هایی عمیق در آیین کهن ایرانی، چشم به جهان گشود. اما زرتشتی بودن در ایران قرن بیستم با پارادوکسی تلخ همراه بود: تعلق به سرزمینی که آیین نیاکانت بخشی جدایی‌ناپذیر از تاریخ و هویت تمدنی آن بود، و در عین حال زیستن در حاشیه همان جامعه، همچون غریبه‌ای در وطن خویش.

چنین تجربه‌ای، نسل‌های بسیاری از زرتشتیان را به احتیاط، سکوت و کمتر دیده‌شدن عادت داده بود. این درون‌گرایی صرفاً نشانه انزوا نبود؛ راهبردی برای بقای جامعه‌ای بود که آموخته بود آشکاربودن همیشه بی‌خطر نیست.

اما راهبرد نجات‌بخش دیروز، لزوماً ضامن شکوفایی فردا نیست.

دکتر جهانیان، پزشک، پژوهشگر و از بنیان‌گذاران انجمن زرتشتیان در کانزاس، با تکیه بر دهه‌ها تلاش برای پاسداری از این میراث، اینک از ضرورت بازنگری از این احتیاط تاریخی سخن می‌گوید. او در توصیف جامعه‌ای که در شرایط متفاوت و غالباً آزادتر دیاسپورا، مشغول بازشناسی جایگاه خود در جهان است، می‌گوید: «زرتشتیان رفته‌رفته به این درک می‌رسند که دین آن‌ها به روی هر کسی که عمیقاً به اصول آن باور داشته باشد باز است و از آنجا که برای مدتی طولانی تحت ستم بوده‌اند، پیش از این چنین باوری نداشتند.»

این دگرگونی، صرفاً یک تغییر رفتار اجتماعی نیست؛ بلکه بازبانی باوری اصیل است که قرن‌ها فشارهای عقیدتی و ستم مداوم، مانع از درک کامل آن شده بود.

جامعه زرتشتی تهران، اگرچه کوچک بود، اما انسجام داشت و به تاریخ خود کاملاً آگاه بود.

در همین محیط بود که جهانیان دو اشتیاق بزرگ را در وجود خود پرورش داد که بعدها مسیر زندگی‌اش را تعریف کردند: تعهد به علم پزشکی به‌عنوان رسالتی برای خدمت، و فداکاری در مسیر حفظ و ترویج دین زرتشتی، همان آیینی که نیاکانش در طول هزاران سال سختی و مرارت زنده نگه داشته بودند.

نام خانوادگی «جهانیان» به‌خودی‌خود طنین تاریخی خاصی در میان جامعه زرتشتیان دارد. بیمارستان گودرز که توسط برادران گودرز (جهانیان-ورزا) در یزد تأسیس شد، نمونه‌ای اولیه از سنت خدمت‌رسانی در این خانواده به شمار می‌رود - بیمارستانی که به پر کردن خلأ ناشی از رویه‌های تبعیض‌آمیز پزشکی که بیماران زرتشتی را از درمان برابر در سرزمین مادری‌شان محروم می‌کرد، کمک شایانی نمود.

تحصیلات و آموزش پزشکی

دکتر داریوش جهانیان مدرک پزشکی خود را از دانشگاه تهران دریافت کرد. او در سال ۱۹۶۴ میلادی از دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی تهران فارغ‌التحصیل شد و آموزش‌های سخت و فشرده پزشکی را در یکی از معتبرترین نهادهای علمی ایران به پایان رساند. انتخاب پزشکی به‌عنوان یک حرفه، هم با سنت‌های خانوادگی و هم با ارزش‌های زرتشتی همخوانی داشت - تأکید این آیین بر شفا، شفقت و تسکین آلام بشری، پزشکی را به رسالتی طبیعی برای یک زرتشتی مؤمن بدل ساخته بود.

پس از فارغ‌التحصیلی از تهران، جهانیان برای پیگیری آموزش‌های پیشرفته راهی ایالات متحده شد. او دوره کارورزی (سال انتقالی، ۱۹۶۶-۱۹۶۷) و دوره رزیدنتی خود را در رشته زنان و زایمان (۱۹۶۷-۱۹۷۱) در کنسرسيوم دانشگاه واشنگتن / بیمارستان بارنز-جوش / بیمارستان کودکان سنت لوئیس - یکی از برجسته‌ترین مراکز پزشکی آکادمیک آمریکا - به پایان رساند. این آموزش‌ها در دانشگاه واشنگتن در سنت لوئیس، او را در زمره برترین پزشکان نسل خود قرار داد و پایه و اساس بالینی قدرتمندی برای حرفه‌ای فراهم کرد که بیش از شش دهه به طول انجامیده است.

تخصص او در رشته زنان و زایمان تصادفی نبود. دکتر جهانیان به‌عنوان پزشکی متعهد به سلامت زنان - مراقبت از مادران، معجزه تولد و صمیمی‌ترین ابعاد زندگی انسانی - تخصصی را برگزید که تجلی ارزش‌های زرتشتی در پرورش زندگی، ارج نهادن به آفرینش و خدمت به آسیب‌پذیرترین افراد بود. او بیش از ۶۰ سال در حوزه پزشکی تجربه دارد که این خود گواهی است بر یک زندگی حرفه‌ای که نه فقط بر پایه یک شغل، بلکه بر اساس یک رسالت راستین استوار و پابرجا مانده است.

تأسیس سازمان جوانان فروهر - تهران

داریوش جهانیان حتی در جوانی، پیش از مهاجرت و مدت‌ها قبل از آغاز زندگی‌اش در غرب میانه آمریکا، یک جامعه‌ساز بود. دکتر داریوش جهانیان از بنیان‌گذاران سازمان جوانان زرتشتی فروهر در ایران است و به‌عنوان نخستین رئیس آن نیز خدمت کرده است.

فروهر - نماد باستانی زرتشتیان متشکل از پیکره‌ای بالدار که نمایانگر روح انسانی در تلاش برای تعالی به‌سوی اهورامزداست - نامی کاملاً برازنده برای سازمانی بود که به پرورش نسل آینده جامعه زرتشتی ایران اختصاص داشت. در کشوری که زرتشتیان با تبعیض سیستماتیک روبرو بودند، تأسیس یک سازمان پویای جوانان، هم یک عمل مقاومت فرهنگی و هم یک تأیید معنوی به شمار می‌رفت. این اقدام اعلام می‌داشت که این آیین کهن آینده‌ای درخشان دارد، جوانانش هویتی دارند که شایسته تجلیل است و در برابر حاشیه‌نشینی، جامعه می‌تواند منبعی برای قدرت و استقامت باشد.

سازمان فروهر آموزش‌های مذهبی، پیوندهای فرهنگی و حس تعلق را برای جوانان زرتشتی ایرانی فراهم کرد، آن هم در دورانی که جامعه وسیع‌تر بیرون، اغلب با آن‌ها مانند شهروندان درجه دو رفتار می‌کرد. رهبری این سازمان در



سال‌های شکل‌گیری شخصیت جهانیان در تهران، الگویی را پایه‌گذاری کرد که ویژگی بارز تمام زندگی او شد: در هر کجا که قرار می‌گرفت، نهادهایی را برای تقویت جامعه زرتشتی پیرامونش بنا می‌نهاد.

مهاجرت: ترک ایران، ساختن آمریکا

دکتر داریوش جهانیان برای گریز از ظلم مذهبی در سرزمین مادری‌اش ایران، به ایالات متحده آمریکا آمد. انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ شرایطی را که پیش‌تر برای زرتشتیان ایران دشوار بود، به وضعیتی کاملاً غیرقابل‌تحمل تبدیل کرد. حکومت مذهبی جدید تبعیض علیه اقلیت‌های دینی را تشدید کرد و بسیاری از زرتشتیان تصمیم دردناکی گرفتند تا سرزمینی را که نیاکانشان هزاران سال در آن زیسته و نیایش کرده بودند، ترک کنند.

برای جهانیان، مهاجرت به معنای رها کردن و تسلیم نبود، بلکه یک امتداد بود - عزمی راسخ برای بردن شعله ایمانش به سرزمینی جدید تا در آنجا بتواند آزادانه‌تر پرتو افکند. او در منطقه کانزاس سیتی ساکن شد، مطب پزشکی خود را دایر کرد و تقریباً بلافاصله، کار ساختن یک جامعه زرتشتی را در قلب آمریکا آغاز نمود.

دکتر جهانیان، رئیس انجمن زرتشتیان کانزاس (ZAKA)، در مصاحبه‌ای گفت: «زرتشتیان رفته‌رفته از قالب بسته خود خارج می‌شوند - آن‌ها برای مدتی طولانی یا تحت ستم بودند و یا به تغییر دین باوری نداشتند.» این مشاهده، هم واقعیت تاریخی جوامع زرتشتی تحت ستم را بازتاب می‌داد و هم امید شخصی او را برای بیانی بازتر و بااعتماد به نفس‌تر از این ایمان در بستر آزادی آمریکای شمالی نشان می‌داد.

بنیاد ارباب رستم گیو - اقدامات بشردوستانه برای یک جامعه

یکی از مهم‌ترین نقش‌های نهادی در زندگی دکتر جهانیان، رهبری وی در بنیاد رستم گیو بوده است - یک سازمان بشردوستانه که به حمایت از نهادهای اجتماعی زرتشتی در سراسر آمریکای شمالی اختصاص دارد.

دکتر جهانیان از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۹ به‌عنوان متولی «تراست رستم گیو کالیفرنیا» خدمت کرده است، از سال ۱۹۹۰ متولی و نایب‌رئیس بنیاد رستم گیو در نیویورک بوده و از سال ۱۹۹۲ ریاست آن را بر عهده داشته است. رهبری او در این بنیاد بیش از چهار دهه به طول انجامیده و او را به یکی از ماندگارترین متولیان کارهای خیریه سازمان‌یافته زرتشتی در آمریکای شمالی تبدیل کرده است.

بنیاد رستم گیو، مستقر در کانزاس سیتی، کانزاس، یک سازمان بشردوستانه در ایالات متحده است. این بنیاد که سالها تحت ریاست دکتر داریوش جهانیان اداره می‌شد و شامل ۴ متولی و یک مشاور است که همگی به‌صورت داوطلبانه و بدون دریافت هیچ‌گونه دستمزدی کار می‌کنند. به دلیل بازنشستگی و خدمات طولانی در طی سالیان دراز از ماه مارچ امسال خشایار انوشه با رأی هر ۴ متولی دیگر کارهای مربوط به مدیریت و هماهنگی بنیاد را انجام می‌دهد. ارباب رستم گیو، که این بنیاد به نام اوست، یک نیکوکار زرتشتی ایرانی

دوراندیش بود که نیاز به ساخت «در مهر» (آتشکده‌ها و مراکز اجتماعی) را در آمریکای شمالی پیش‌بینی کرد و سرمایه اولیه را در اختیار چندین انجمن قرار داد تا املاکی را خریداری کنند - و بدین ترتیب، زیرساخت فیزیکی لازم برای سکن‌گرفت و مرکزیت زندگی اجتماعی زرتشتیان در جوامع دور از وطن را ایجاد کرد. نظارت وفادارانه دکتر جهانیان بر این میراث نیکوکارانه، کمک کرده است تا این سرمایه‌گذاری همچنان به ثمر بنشیند.

دامنه فعالیت‌های این بنیاد در ایالت‌های مختلف آمریکا و چندین شهر کانادا گسترده است و از پروژه‌های گوناگون جامعه زرتشتیان در آمریکای شمالی پشتیبانی می‌کند. با رهبری داوطلبانه جهانیان، این بنیاد به حفظ بافت نهادی زندگی زرتشتیان آمریکای شمالی - از جمله آتشکده‌ها، مراکز اجتماعی، برنامه‌های آموزشی و طرح‌های فرهنگی - یاری رسانده است؛ ساختارهایی که به یک جامعه اقلیت پراکنده اجازه می‌دهد هویت و آیین‌های خود را استوار نگه دارد.

پژوهشگر دین زرتشتی - نویسنده، سخنران، آموزگار

اگرچه فعالیت‌های پزشکی و رهبری اجتماعی دکتر جهانیان به‌خودی‌خود برای یک زندگی پر بار و شگفت‌انگیز کفایت می‌کرد، مسیر حرفه‌ای موازی او به‌عنوان یک پژوهشگر، نویسنده و آموزگار زرتشتی، بُعد دیگری از دستاوردهای وی را به نمایش می‌گذارد که او را متمایز می‌سازد.

انتشارات مهم

داریوش جهانیان نویسنده کتاب‌های «گاتاها - پیام زرتشت» و «دکترین زرتشتی و ارتباطات کتاب مقدس» است. این دو اثر نمایانگر مستمترین مشارکت‌های علمی او در ادبیات و تفکر زرتشتی است.

کتاب «دکترین زرتشتی و ارتباطات کتاب مقدس» یک اثر پژوهشی در حوزه دین‌شناسی تطبیقی است که به بررسی تأثیر الهیات زرتشتی بر ادیان ابراهیمی - یهودیت، مسیحیت و اسلام - می‌پردازد.

این حوزه‌ای غنی و کمتر کاویده شده است: مفاهیم زرتشتی از یکتاپرستی، نبرد کیهانی میان نیکی و بدی، فرشتگان و دیوان، رستاخیز، داوری نهایی، بهشت و دوزخ، و چهره‌ی منجی، همگی زودتر از مفاهیم مشابه خود در سایر کتب مقدس شکل گرفته‌اند و به احتمال بر آن‌ها اثر گذاشته‌اند. جهانیان با ثبت این پیوندها، هم به خودشناسی زرتشتیان کمک کرد و هم درک آکادمیک گسترده‌تری از سیر و دگرگونی اندیشه‌های دینی میان فرهنگ‌ها فراهم آورد.

«گاتاها - پیام زرتشت» مستقیماً به مقدس‌ترین متون دین زرتشتی می‌پردازد: گاتاها، هفده سرودی که خود پیامبر زرتشت آن‌ها را سروده و در زبان کهن اوستایی حفظ شده‌اند. این متون به‌راستی کهن، که به حدود ۱۸۰۰ تا ۱۵۰۰ پیش از میلاد باز می‌گردند، برخی از کهن‌ترین نمونه‌های الهیات یکتاپرستانه، فلسفه‌ی اخلاقی و سروده‌های عرفانی بشر را در خود دارند. کار تحقیقی علمی دکتر جهانیان گاتاها را برای خوانندگان امروزی در دسترس‌تر ساخت و در همان حال گفتگوی پژوهشی جاری درباره‌ی تفسیر و اهمیت آن را پرنرنگ‌تر نمود.

پژوهش‌های تاریخی و سخنرانی‌ها در کنگره‌ها

دکتر جهانیان، به جز کتاب‌هایش، سخنران پرکاری در زمینه‌ی دین زرتشتی بوده و چندین مقاله در همین حوزه منتشر کرده است. پژوهش‌های تاریخی او اهمیت ویژه‌ای داشته‌اند؛ مقاله‌ی او با عنوان «تاریخ زرتشتیان پس از حمله‌ی عرب: بیگانه در سرزمین خود» در سال ۱۹۹۶ در کنگره‌ی زرتشتیان آمریکای شمالی در سان‌فرانسیسکو، و پس از آن در کنگره‌ی جهانی زرتشتیان ارائه شد.

این پژوهش به پیامدهای فاجعه‌بار حمله‌ی عرب به ایران در سال ۶۵۱ میلادی برای جامعه‌ی زرتشتی می‌پردازد - مواردی از قبیل سده‌ها آزار، تحمیل تغییر دین، تبعیض قانونی و محو فرهنگی که جمعیت زرتشتیان ایران را از اکثریت به اقلیتی بسیار کوچک کاهش داد. رنج زرتشتیان فراتر از توصیف است. برخی حتی برای این‌که بتوانند از هم‌دینان کهنسال خود حمایت کنند، به اسلام گرویدند. به‌سبب گستردگی ستم، رنج و بی‌چیزی، بسیاری از زرتشتیان به سفر پرخطر به هند تن دادند. آن‌ها می‌بایست جان خود را با گذر از بیابانی بی‌رحم، بر پشت الاغ یا حتی با پای پیاده، به خطر می‌انداختند.



کار تاریخی جهانیان صرفاً آکادمیک نیست؛ این کار به زرتشتیان امروزی، به‌ویژه آن‌ها که ریشه در ایران دارند، کمک می‌کند تا بفهمند جامعه‌شان با چه مشکلاتی روبه‌رو بوده و چگونه توانسته با وجود همه‌ی این سختی‌ها دوام بیاورد. سخنرانی او در کنگره‌ی سال ۲۰۱۴ با عنوان «تاریخ زرتشتیان از خلال تحلیل سیاسی و نامه‌های تاریخی»، این پژوهش را گسترش داد؛ در این سخنرانی او با بررسی اسناد تاریخی دست‌اول، رابطه‌ی زرتشتیان با قدرت‌های سیاسی زمانه را در طول سده‌ها بررسی کرد و نشان داد این رابطه چگونه بر دوام آن‌ها تأثیر گذاشته است.

پل‌سازی میان جامعه‌های ایرانی و پارسی

یکی از مهم‌ترین سهم‌های دکتر جهانیان به‌عنوان پژوهشگر و چهره‌ی اجتماعی، تلاش وی برای برقراری ارتباط میان زرتشتیان ایرانی و زرتشتیان پارسی هندی بوده است. بیشتر زرتشتیان ایرانی میان‌سال و جوان‌تر نمی‌دانند که پارسیان هند چگونه نیاکانشان را از نابودی در ایران نجات دادند.

جهانیان در مقاله‌ای با عنوان «تاریخ زرتشتیان پس از حمله‌ی عرب، بخش دوم» - که در شماره‌ی تابستان ۲۰۰۹ نشریه‌ی چهره‌ما، نشریه‌ی رسمی مرکز زرتشتیان کالیفرنیا که به‌دست مرحوم موبد بهرام شهزادی و بنده (دکتر خسرو اسفندیار مهرفر: مترجم) بنیان‌گذاری شد، منتشر شد - به نقش استثنایی پارسیان هندی در پشتیبانی از زرتشتیان ایرانی در ناامیدکننده‌ترین سده‌های آنان پرداخت: تأسیس درمانگاه‌ها، فراهم‌آوردن پناه‌گاه، و فرستادن نمایندگان چون مرحوم مانکجی لیمجی هاتریا برای پیگیری خواسته‌های آن‌ها نزد مقامات ایرانی. پارسیان خانه‌ها و دارایی‌های خود در ایران را فدا کردند و با پیمودن دریاهای طوفانی بر کشتی‌های بادبانی ساده و فرسوده، به‌سوی سرزمینی بیگانه و پر از خطرهای ناشناخته رفتند.

جهانیان با در دسترس قرار دادن این تاریخ برای مخاطبان زرتشتی ایرانی امروزی، به از میان‌بردن باورهای نادرست و شکل‌گیری احترام متقابل میان دو جامعه‌ی بزرگ زرتشتی یاری رساند؛ امری که برای آینده‌ی دین زرتشتی ضروری

آموزش دین به بزرگسالان و کودکان

دکتر جهانیان، به جز آثار و سخنرانی‌هایش، برای بزرگسالان و کودکان کلاس‌های دینی نیز برگزار می‌کند. این آموزش پایه‌ای - که در چارچوب زاکا (ZAKA) و جامعه‌ی گسترده‌تر زرتشتی انجام می‌شود - شاید نمونه‌ی بارز پیوند دادن و تقویت جامعه باشد. جهانیان با انتقال آموزه‌ها، تاریخ و آیین‌های این دین به نسل بعد، و با ژرف کردن درک اعضای بزرگسال جامعه، نشان می‌دهد که زرتشتی‌بودن در کانزاسیتی صرفاً یک وابستگی فرهنگی نیست، بلکه سنتی معنوی، زنده و پویا از نظر فکری است.

شیوه‌ی آموزشی او، همچون پژوهش‌هایش، بازتابی از این باور است که زرتشتی‌بودن اهمیتی پایدار دارد: چارچوب اخلاقی آن، ارزش‌های زیست‌محیطی آن، تأکیدش بر راستی و کردار نیک، و نگرشش به انسان به‌عنوان شرکت‌کننده‌ی فعال در نبرد کیهانی میان نیکی و بدی، صرفاً یادگارهایی تاریخی نیستند، بلکه ارزش‌هایی خردمندانه، زنده و کاربردی در برابر چالش‌های امروزی‌اند.

پزشکی و جامعه - یک رسالت یگانه

در کنار همه‌ی این نقش‌ها - پیوند دادن و تقویت جامعه، نیکوکاری، پژوهش، آموزش - دکتر جهانیان حرفه‌ی پزشکی فعال خود را نیز به‌عنوان متخصص زنان و زایمان در جامعه‌ی کانزاسیتی حفظ کرده است. داریوش جهانیان، پزشک، متخصص زنان و زایمان در منطقه‌ی کانزاسیتی و دانش‌آموخته‌ی دانشگاه تهران و دانشگاه واشینگتن در سنت لوئیس است.

برای دکتر جهانیان، پزشکی و خدمت به جامعه هرگز رسالت‌های جداگانه‌ای نبوده‌اند. هر دو از اصول آیین زرتشتی سرچشمه می‌گیرند: خدمت به بشریت، کاهش رنج، بهبودبخشیدن به زندگی، و تلاش در راستای نیکی به همگان. چه بیمارانش در اتاق‌های زایمان کانزاسیتی و چه هم‌دینانش که در نشیمن‌خانه‌های کانزاسیتی برای نیایش جمع می‌شوند، همگی از همان تعهد بنیادین او به بالندگی انسان بهره می‌برند.

دکتر جهانیان متخصص زنان و زایمان است و بیش از شصت سال تجربه در حوزه‌ی پزشکی دارد. حرفه‌ای با این سابقه و ژرفا، که در کنار اقدامات گسترده‌ی اجتماعی و پژوهشی وی حفظ شده است، از مردی با توان، نظم و هدفی استثنایی خبر می‌دهد. جوانی که در سال ۱۹۶۴ از دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شده بود، تا به امروز بیش از شش دهه را صرف آوردن زندگی نو به این جهان کرده است - عملی که همان‌قدر ژرف و زرتشتی است که هر خدمت دیگر او.

خانواده، خانه و جامعه در کانزاسیتی

دکتر جهانیان که در تهران، ایران، زاده شد، هم‌اکنون با همسرش مهین بانو در کانزاسیتی زندگی می‌کند؛ شهری که دهه‌هاست خانه‌ی آن‌ها بوده - شهری که او در آن مطب پزشکی خود را بنا نهاد، خانواده‌اش را پرورش داد، جامعه‌ای زرتشتی بنیان نهاد و کار پژوهشی خود را ادامه داد. ریشه‌های او در این شهر ژرف است، و تعهدش به هر دو جامعه‌ی پزشکی و زرتشتی آن، وفاداری کسی را بازتاب می‌دهد که خانه‌ی خود را آگاهانه برگزیده و با فداکاری به آن خدمت کرده است.

زندگی خانوادگی او، هرچند خصوصی، همان بنیانی بوده که تمام خدمات او به جامعه از دل آن سرچشمه گرفته است. او میراثی دوگانه با خود حمل می‌کند - زرتشتی ایرانی از بدو تولد، و آمریکایی از سر انتخاب - و در طول زندگی‌اش کوشیده همین میراث را حفظ کند، تقویت کند و به فرزندانش، به کودکان زاکا، و به جامعه‌ی گسترده‌ی زرتشتیان آمریکای شمالی منتقل کند؛ همان انسانهایی که برای شناخت ریشه‌های خود، به آموزگاران چون دکتر جهانیان نگاه می‌کنند.

زندگی در گستره‌ی قاره‌ها، فرهنگ‌ها و سده‌ها

زندگی دکتر داریوش جهانیان، به یک معنا، تصویری کوچک از داستان دین زرتشتی است. او در دل این سرزمین کهن زاده شد، و تجربه‌ی آزاری که جامعه‌اش دیده بود، روحیه‌ی تاب‌آوری را در او شکل داد. رفتن از تهران به سنت لوئیس، آموزشی جهانی برایش به ارمغان آورد و دانشی به او بخشید که از مرزها فراتر

میرفت - دانشی که او را در جایگاهی نشانده که بتواند در هر گوشه‌ی جهان خدمت کند. او مهاجرت کرد، همان‌گونه که زرتشتیان طی چهارده سده مهاجرت کرده‌اند، و دینش را با خود به سرزمینی نو برد. در خانه‌ی جدید خود نیز تا توانست نهادهایی بنا کرد - از جمله انجمن، بنیاد، برنامه‌های آموزشی و آثار پژوهشی - تا دینی در اقلیت بتواند در شرایط تازه زنده بماند، خود را سازگار کند و شکوفا شود.

پژوهش تاریخی او درباره‌ی دوام زرتشتیان پس از حمله‌ی عرب، صرفاً پژوهشی آکادمیک نیست. این داستان نیاکان جامعه‌ی خود اوست، و او با ثبت مقاومت آن‌ها، مسیری را روشن کرده که نسل او را به آزادی رساند. کار او در پیوند دادن زرتشتیان ایرانی و پارسی نیز صرفاً یک گفتگوی میان‌دینی نیست - بلکه پیوند دوباره‌ی شاخه‌های یک درخت کهن است؛ درختی که سده‌ها شرایط تاریخی شاخه‌هایش را از هم جدا کرده بود و اکنون در دیاسپورا، راه بازگشت به هم را می‌یابد.

میراث: شعله‌ای که پیش برده می‌شود

ایران در طول تاریخ کشوری بوده که بیشترین جمعیت زرتشتیان را در خود داشته است؛ اما دولت و شهروندان آن، با قوانین تبعیض‌آمیز و نگرش‌های نژادپرستانه، زندگی را برای زرتشتیان کم‌شمار باقی‌مانده دشوار کردند. در نتیجه، بسیاری از زرتشتیان از ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه گریختند و به سرزمین‌های نسبتاً بی‌طرف اروپا و آمریکای شمالی پناه بردند. دکتر جهانیان از کسانی است که این مسیر را طی کرد - و از اندک کسانی است که در پاسخ به این شرایط، به جای هم‌آسایش خاموش، به بازسازی فعال روی آورد.

سازمان جوانان فروهر در تهران، زاکا در کانزاسیتی، بنیاد رستم گیو در سراسر آمریکای شمالی، آثار پژوهشی چاپ‌شده، سخنرانی‌ها در کنگره‌های زرتشتیان آمریکای شمالی و جهانی، کلاس‌های دینی برای کودکان و بزرگسالان، و بیش از شصت سال خدمت پزشکی به زنان و خانواده‌ها - همگی میراثی با گستره‌ای چشمگیر پدید آورده‌اند؛ میراثی که در سکوت و پیوستگی، در طول عمری از خدمت هدفمند، بنا شده است.

دکتر داریوش جهانیان به یکی از اصول بنیادین دین زرتشتی جان می‌بخشد: این‌که جهان نه با سرنوشت، بلکه با انتخاب درست بهتر می‌شود؛ نه با نگرستی منفعلانه، بلکه با اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک - در پزشکی، در پژوهش، در پیوند دادن و تقویت جامعه، در نیکوکاری، و در تلاش روزانه برای زنده نگه‌داشتن شعله‌ای کهن در خاکی نو. زندگی او گواه آن است که یک انسان متعهد به این اصول، اگر آماده باشد و در طول عمرش بر پایه‌ی آن‌ها عمل کند، می‌تواند تفاوتی ژرف و پایدار پدید آورد. زندگی دکتر داریوش جهانیان می‌تواند سرمشق بسیاری از جوانان ما باشد.

برای دکتر جهانیان و مهین بانو جهانیان فرزندان آرز و کپارش در پناه خداوند ایران زمین خداوند جان و خرد اهورامزدا آرزوی بهترینها را داریم.

درباره نویسنده و همکاران

دکتر خسرو اسفندیار مهرفر در سال ۱۹۷۹ برای ادامه تحصیل به ایالات متحده آمد. او در سمت‌های گوناگون به جامعه‌ی زرتشتی خدمت کرده است. دکتر مهرفر در شهرستان اورنج در ایالت کالیفرنیا همراه باهمسرش رویا و خانواده‌شان زندگی می‌کند.

گلسا شاپور غیبی، فرزند آقای شاپور غیبی و خانم شهره شهریاری، ساکن کالیفرنیا، آمریکاست. او پس از مهاجرت از ایران، مقطع لیسانس خود را از دانشگاه برکلی با بالاترین درجه به پایان رساند و هم‌اکنون در مقطع دکتری مهندسی شیمی در دانشگاه کلتک مشغول تحصیل است. گلسا به دلیل علاقه‌ی فراوانش به ایران و ریشه‌های آیینی‌اش، در اوقات فراغت اشعاری با این مضامین می‌سراید.

بابک خدامراد بهزیز فرزند آقای خدامراد بهزیز و خانم سیما رستمی عصر آبادی متخصص فناوری اطلاعات است. او به همراه گلسا دربرگردان و ویرایش و تنظیم متن فارسی این مقاله همکاری داشته و همراه همسرش سانازچمن آرا دراورنج کانتی کالیفرنیا زندگی می‌کند.



مرد تن و جان ایرانیان

اردشیر سامیا کلانتری (نعمت سامی)

یا رب رمقی ده که ما می مستی به خلقت بنوشانیم که صفایش هم ما را مست کند و هم ایشان را.

تا از ما نگرفتند قدر ندانستیم. ایران ما، دل شکسته از غم تو و از هجر تو، باشد که روزی به وصل هم برسیم و در کنار هم روزها و شبها را سپری کنیم. نور نارنجی، قرمز و بنفش بامدادت شور و شوقی به دل ما می آورد. هر چه مخلص و عاشق و رهرو به خاک پای نهاد، چشم دلش روشن، نکثار جانسان گوارای وجودت و رهنمای باقی رهروان ای عشق بی پایان. آتش مغان نگیں دلت تا ابد سوزان. گرمایت ما را گیران. ای ایزد مهر، دعای ما گوش ده که ما وجودت را خواستاریم. جرأت و رمق به ما ده، ما را به زیر بال و پر خود گیر؛ من فرزند توام. حدود هشت سال پیش من و دوستانم از سوئیس که هر دو رهرو و مرید بودیم و هستیم، تصمیم گرفتیم برای کاری از دل و برای صفای جان گلیم و زیلو به سوئیس ببریم، که هم از فروشش نعمتی مادی صاحب شویم برای ادامه کار و راه و هم اینکه کاری برای ایران و مردم بافنده کنیم. راه پژوهش از برای مهر، خواسته یا نا خواسته برای ما باز شده که عشق و زیباییش ما را گرفت و هنوز ول نکرده.

برای توضیح معانی نقش و نگار روی گلیم ها و زیلوها به شهروندان سوئیس کنجکاو شدیم، و می گویم که دوستان کمک راه و پشت گرمی من در تمامی لحظات بود و من شاکر وجودش. کار نمایشگاه آن سال و سال بعد به بهترین خاطرات ما پیوست.

گلیم و زیلو هر دو سابقه چند هزار ساله در فرهنگ و تمدن ما ایرانیان دارد و چه زیبا که رد پای ایزد مهر هنوز هم بعد از چند هزاره در آنها به روشنی دیده میشود. چلیپا یا گردونه مهر، که در بعضی جاها به صورت صلیب (+) دیده میشود، سمبل ایزد مهر یا سمبل خورشید، بسته به اعتقاد دل بافنده به وفور قابل دیدن است. حتی به سادگی این که بافته ها سمبل هایی با انرژی خوب به همراه دارد بدون لزوم به دانستن معانی توضیحی؛ دیدن نقش و نگار این آثار، تأثیر خوبی بر انرژی انسان و محل سکونتش می گذارد.

حوض سه توی گلیم کردستان سمبل اندیشه و گفتار و کردار نیک آیین مهر و زرتشت است که خود یک مغ روشن ضمیر مهری بود.

دیگر نقوش: نقوشی که به شکل گل ولی به معنای خورشید یا گردونه مهر اند. آتشدان مغان در لایه بیرونی گلیم و زیلوها برای محافظت از درون و بدنه بافته و پاک گردان درون انسان؛ محافظ شهر و ده از راه انرژی است.

درخت سرو برای پایداری، مقاومت و جاودانگی در مقابله با هوا و سختی های طاقت فرسا؛ درخت سرو درخت همیشه سبز یکی از عناصر قدیمی مهر.

سمبل باران در بعضی از لایه های بیرونی به احترام و ارزش باران، همچنین دعای از دل به امید حاصل خیزی می بینیم.

احترام و اهتمام عدد هفت در فرهنگ ایران و مهر، نشانه های هفت لایه نور و انرژی در هاله انسان، هفت مرحله و هفت دوره تکاملی روزگار و هستی است.



اهمیت نور و حرکت به سوی نوره عنوان یاد آور و رهنمای ما؛ هدف از هستی کشش به سوی نور و روشنایی درون!

آن بافنده معصوم با دل پاک، انسان ساده ای که در طبیعت نشسته و گلیم می بافت، دل خوشی دارد چون تسلیم بودنش به طبیعت در هنری که به روی بافته اش ریخته، مشخص است؛ کسی که در طبیعت زندگی می کند و به طبیعت وصل است. بافنده وصل است به دل و دل وصل به طبیعت؛ طبیعت شاهد عشق و محبت بافنده؛ طبیعت هم به او هدیه دل خوش را داده است. به هر حال نقوش باقیمانده از آیین مهر تأثیر خوبی بر انرژی بافنده گذاشته است که تا به امروز باقی مانده با این وجود که شاید معانی برای بافنده مشخص نشده باشد. تأثیر آیین مهر بر آیین های عرفانی مانند تصوف بعد از اسلام، ادیان بودایی و شاخه های آن و تمامی ادیان ابراهیمی قابل رویت است. آیین مهر پایه گذار معماری ایرانی و سپس جهانی مانند معماری ستون و گنبد به سمبل آسمان و کاربری آن برای نگهداری از انرژی مناجات یا مراقبه نفس قابل ذکر است. هفت مقام یا مرحله تکامل انسان به درجه مرشد یا پیر یا پدر به آیین های دیگر رسیده است. تأثیر آیین مهر بر پزشکی به صورت درمان روح و روان و تن قابل رویت است چون پیران مهر به این واقع بوده اند که درمان انسان حداقل سه بعدی است؛ مهربان دارو شناس بوده اند و خواص گیاهان را می دانسته اند. مغان مهر مانند زرتشت ستاره شناس و ریاضدان بوده اند. مغان می دانسته اند که با زنده نگاه داشتن آتش و خواندن مانتره می توان به حاله انرژی آتش بیفزود. این آتش به عنوان رهنما و پاک سازنده انرژی مردمان راست و ساده که در میدان انرژی آن می زیسته اند بوده و است. مغان روشن دل قادر به طراحی بهینه معابد مناجات، مراقبه و مدارس ارشاد و تکامل روحی در مکان هایی با حداکثر پتانسیل انرژی زمینی و کیهانی مانند آتشکده آذرگشسب در تخت سلیمان بوده اند.

مغان به طراحی زبان سخن و شعر و مانتره که نوعی از مناجات است مشغول بوده اند، همان طور که زرتشت خود شاعر بوده است و گاتها نمونه آن است. برخی مغان مهر به انجام مراسم موسیقی و رقص و آواز برای وجد و درمان روح و روان می پرداختند؛ که آیین آواز گروهی برآمده از سنت ما مهربان ایران است. آیین از نفس گذشتن، خدمت به مردم و آیین تسلیم از مهر به ما رسیده است. آیین شجاعت و جنگ آوری برای خدمت به مرز و بوم یکی از مراحل ارشاد عرفانی آیین مهر و به گفته برخی مقام سوم از هفت مقام مهر بوده است. آیین ورزشکاری و جوانمردی و رحم و مروت یادگاری از مهر است. در مقام هفتم، پیران مغان قدرت شفا داشته اند، که بسته به پیر وقت، این قدرت شفا در بعد از مرگ جسم او ادامه داشته است و مریدان برای شفا به مکان خاکسپاری او می رفته، و درخواست شفا از وجود ازلی پیر روشن دل می کرده اند. پیران مغان قادر به تشخیص ناپاکی ها در هاله انرژی انسان و طراحی مراحل پاکزدایی آن بوده اند.

چون راستی یکی است، روش های ترقی جسم و روح و روان را در دیگر مرشدان روشن ضمیر قدیمی و معاصر می توان ردگیری نمود. به امید روزی که تمامی توانایی های مهربان برای ما روشن و قابل استفاده شود.





چهار آخشیج و جایگاه آتش در فرهنگ زرتشتی

سوسن کیانی یزدی

ادبیات ما نیز مفهومی دوگانه یافته است؛ گاه نماد عشق، شور و زندگی است و گاه نماد خشم، کینه و حسد.

مولوی آتش را با عشق پیوند می‌دهد:
آتش عشق است کاندلر نی فتاد

جوشش عشق است کاندلر می فتاد

و در سوی دیگر، شعله آتش می‌تواند تصویری از حسد و ویرانگری باشد:

حسد چون شعله‌ای آتش فروزد

هم اول خانه صاحب بسوزد

و خیام نیز چهار آخشیج را در رباعی زیبای خود چنین در کنار یکدیگر می‌آورد:
ماییم و می و مطرب و این کنج خراب

جان و دل و جام و جامه پر دُرد شراب

فارغ ز امید رحمت و بیم عذاب

آزاد ز خاک و باد و از آتش و آب

آنچه مسلم است، آب، باد، خاک و آتش سرمایه‌های زندگی ما هستند. فارغ از اینکه چه باور و آیینی داشته باشیم، پاکیزه نگاه داشتن آب، جلوگیری از آلودگی هوا، پاسداری از خاک و بهره‌گیری مسئولانه از آتش و انرژی، وظیفه فرد فرد ماست.

پاسداری از چهار آخشیج، در حقیقت پاسداری از زندگی و میراثی است که باید سالم و پاک به نسل‌های آینده بسپاریم.

ایدون باد

در فرهنگ و سنت زرتشتی، چهار آخشیج – آب، آتش، باد و خاک – جایگاهی ویژه دارند و پاک نگاه داشتن و پاسداری از آن‌ها از وظایف انسان به شمار می‌رود. آب را پاکیزه نگاه می‌داریم، هوا را آلوده نمی‌کنیم، خاک را پاس می‌داریم و آتش را به نشانه روشنایی و پاکی ارج می‌نهیم و نیایش می‌کنیم، نه پرستش. اما اگر از داستان پیدایش آتش و روایت‌هایی که از گذشته شنیده‌ایم بگذریم، به راستی آتش چیست؟ و آیا در دوزخ آیین زرتشتی نیز آتشی وجود دارد؟ آتش نه جامد است و نه مایع؛ آنچه ما آتش می‌نامیم حاصل فرایندی است که با آزاد شدن انرژی، گرما و نور همراه است. آتش در زبان پهلوی «آتش» و در زبان اوستایی «آتر» نامیده شده است.

اینجا پرسشی جالب مطرح می‌شود: اگر آتش در فرهنگ زرتشتی پاک، روشن و شایسته احترام است، چرا در برخی ادیان و فرهنگ‌ها جهنم با آتش توصیف شده است؟

در قرآن نیز از آتش دوزخ سخن گفته شده و در برخی تفاسیر، این آتش با کردار و حقیقت درونی انسان پیوند داده می‌شود. از این نگاه می‌توان دریافت که آتش مادی این جهان و مفهوم نمادین آتش در جهان مینوی الزاماً یک معنا و جایگاه ندارند.

در سنت زرتشتی، آتش نمادی از روشنایی، پاکی و حضور مینوی اهورامزدا است و از همین رو مورد احترام و نیایش قرار می‌گیرد، نه پرستش. در توصیف‌های سنتی زرتشتی از دوزخ نیز، بیش از آنکه با آتشی سوزان روبه‌رو باشیم، با جهانی تاریک، ناخوشایند و دور از روشنایی و نیکی مواجهیم. از این دیدگاه، آتش روشن و پاک جایگاهی در چنین جهانی ندارد.

اگر از جهان مینوی به زندگی روزمره بازگردیم، می‌بینیم که «آتش» در زبان و



نودادها

اورنج کانتی

دهش‌های خیراندیشان رویدادهای مرکز زرتشتیان کالیفرنیا - اورنج کانتی

در ماه‌های گذشته، مرکز زرتشتیان کالیفرنیا - اورنج کانتی شاهد برگزاری برنامه‌های فرهنگی، آموزشی، دینی و اجتماعی گوناگونی بود. این برنامه‌ها با همکاری گروه مدیره، گروه‌های فعال مرکز و همراهی ارزشمند هموندان برگزار شد.

روز یکشنبه، سوم ماه می ۲۰۲۶، گروه مدیره مرکز به همراه نمایندگان گروه‌های فعال، پس از برگزاری آیین گهنبار، جلسه‌ای مشترک تشکیل دادند. در این نشست، درباره راه‌های گسترش فعالیت‌ها، ارتقای کیفیت برنامه‌ها و فراهم‌ساختن زمینه‌های بیشتر برای مشارکت هموندان گفت‌وگو و تبادل نظر شد.

در یکی دیگر از برنامه‌های فرهنگی مرکز، آقای کامبیز ماندگاری سخنانی ارزشمندی با موضوع «روان‌شناسی در پیوند با آموزه‌های گاتها» ارائه کردند. این برنامه با بخش پرسش‌وپاسخ همراه بود و باشندگان فرصت یافتند دیدگاه‌ها و پرسش‌های خود را با سخنران در میان بگذارند. همچنین کارگاه‌های شطرنج و لگو ویژه کودکان و نوجوانان برگزار شد. این کارگاه‌ها فرصتی شاد و آموزنده برای پرورش خلاقیت، تمرکز و همکاری گروهی در میان فرزندان جامعه فراهم آورد. پس از پایان کارگاه‌ها، آیین گهنبار به همت گروه گهنبار مرکز برگزار شد و باشندگان در فضایی گرم و صمیمانه در کنار یکدیگر گرد آمدند.

روز شنبه، سی‌ام ماه می، آیین بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا - اورنج کانتی برگزار شد. این برنامه با هدف پاسداشت زبان و فرهنگ ایران‌زمین و گرامی‌داشت جایگاه والای فردوسی و شاهنامه ترتیب یافته بود و با استقبال هموندان روبه‌رو شد.

روز آدینه، نوزدهم ماه جون، برابر با روز اورمزد از ماه تیر، مراسم پرسه همگانی به همت گروه بانوان در مرکز برگزار شد. هموندان در این گردهمایی، ضمن گرامی‌داشت یاد درگذشتگان، با خانواده‌های سوگوار ابراز همدلی کردند.

جشن تیرگان نیز در تاریخ بیست‌وششم سپتامبر، با همراهی گروه گهنبار، در پارک برگزار شد. شرکت‌کنندگان در فضایی شاد و دوستانه، این جشن کهن ایرانی را گرامی داشتند و ساعاتی خوش را در کنار خانواده‌ها و دوستان سپری کردند.

همچنین روز پانزدهم آگوست، کمپی ویژه کودکان هشت تا دوازده‌ساله در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا - اورنج کانتی برگزار شد. این برنامه با همکاری گروه سرگرمی و با هدف فراهم‌کردن محیطی شاد، آموزنده و پویا برای کودکان ترتیب یافت و شامل بازی‌ها، سرگرمی‌ها و فعالیت‌های گروهی متنوع بود.

مرکز زرتشتیان کالیفرنیا - اورنج کانتی، از خیراندیشان گرامی زیر که با دهش‌های ارزشمند خود در پشتیبانی از فعالیت‌ها و برنامه‌های مرکز همراه بوده‌اند، صمیمانه سپاسگزاری می‌کند:

- خانم نیلوفر انوشیروانی: ۷۰۷ دلار
- خانم شیرین فلقلی: ۱۰۰ دلار
- آقای سیاوش میرانیان: ۲۰۰ دلار
- آقای پرویز اردشیرپور: ۱۰۱ دلار
- بانو هما مالگنجی: ۲۲۰ دلار
- بانو لیلی نوبل: ۱۰۰ دلار
- خانم فرزانه کاووسی: ۵۰ دلار
- خانم پریوش جم‌زاده: ۳۵۰ دلار
- آقای اردشیر باغخانیان: ۱۱۱ دلار
- خانم شهرزاد نصرآبادی: ۱۰۰ دلار
- خانم زارعی کلانتری: ۴۰۰ دلار

دهش برای خرید دستگاه «تیپ‌تپ» (TipTap) برای مرکز زرتشتیان کالیفرنیا - اورنج کانتی و فراهم‌کردن امکان پرداخت و دهش آسان‌تر، خیراندیشان زیر با سخاوت و نیک‌اندیشی در این امر مشارکت کردند:

- دکتر بهنام پرتوی: ۱۰۰ دلار
- بانو شکوفه بلندیان و آقای شهریار زمردی: ۲۵۰ دلار
- بانو شیرین خسروی و آقای رامین فریدونی: ۲۵۰ دلار
- بانو شیرین امانت و دکتر منوچهر گشاسب‌پور: ۲۰۰ دلار
- بانو فرزانه و آقای مهران مهرفر: ۱۰۱ دلار
- خیراندیش: ۲۰۰ دلار
- بانو شهرزاد دهموبد و آقای کورش رتشتاری: ۲۵۰ دلار
- خیراندیش: ۲۵۰ دلار

مرکز زرتشتیان کالیفرنیا - اورنج کانتی از همه این نیک‌اندیشان گرامی برای پشتیبانی سخاوتمندانه و همراهی ارزشمندشان سپاسگزاری می‌کند.



بر عهده داشت. همچون سالهای پیش هزینه برگزاری این مراسم از دهش بانو سیما شیدفر و کدبان کیکاووس ورجاوند پرداخت شد. مسابقات تخته نرد در روزهای سوم می و دوازدهم جولای در مرکز

لوس آنجلس

گزارش برنامه ها و فعالیت های مرکز زرتشتیان کالیفرنیا لوس آنجلس گهنبار چهره «میدیوزم گاه» روز شنبه ۲ ماه می به همت گروه فرهنگی-آموزشی «اشتاد» و کمیته گهنبار مرکز زرتشتیان کالیفرنیا لوس آنجلس در این مرکز برگزار شد.

این مراسم با اوستا خوانی موبدیاران بانو آرمیتا دلال و کدبان پرویز منوچهری برگزار شد و گروه فرهنگی و آموزشی اشتاد هدایایی به شرکت کنندگان و برندگان مسابقه ای به مناسبت آفرینش آسمان اهدا کرد. همچنین از دست اندرکاران و کمک کاران چهره گهنبار تقدیر شد.

«جشن تیرگان» امسال هم همچون سالهای گذشته به همت کمیته جشن های مرکز زرتشتیان کالیفرنیا لوس آنجلس در تاریخ ۲۷ جون ۲۰۲۶ برگزار شد. این جشن که همچون سال گذشته در پارک Tapo Rancho در منطقه سیمی ولی برگزار شد شاهد حضور همکیشان و غیرهمکیشان دوستدار فرهنگ ایرانی و زرتشتی بود که گردهم آمدند و لحظاتی شاد را در کنار هم آفریدند. مراسم «آب ریزون» که بخش جدانشدنی جشن تیرگان است با استقبال نونهالان و همچنین بزرگسالان روبرو شد و به باشندگان در این جشن دستبندهای سنتی «تیر و باد» داده شد. همچنین به قید قرعه به چند نفر از باشندگان هدیه داده شد.

مرکز زرتشتیان کالیفرنیا لوس آنجلس امسال نیز این افتخار را داشت تا میزبان همکیشان برای مراسم «یادواره» پیرسبز باشد.

این مراسم زیبا روز یکشنبه ۲۸ جون در پارک Loma Alta در منطقه آلتادینا با حضور همکیشان از نفاط مختلف جنوب کالیفرنیا برگزار شد. این مراسم امسال همزمان بود با برگزاری گهنبار چهره میدیوشهم گاه که با اوستاخوانی موبد اشکان باستانی و موبدیار نوشین جهانگیری همراه بود. در این مراسم زیبا که به صورت سفره همگانی برگزار میشد از باشندگان با آتش، سیروگ و لرك پذیرایی به عمل آمد. همچنین در این آیین گروه «اشتاد گستر» جوایزی را به برندگان مسابقه ای که در ارتباط با گهنبار چهره میدیو شهم ترتیب داده شده بود اهدا کردند. با سپاس از کمیته گهنبار مرکز که همچون همیشه هماهنگی های برگزاری مراسم گهنبار را





سندیکو

گروه مدیران زرتشتیان سندیکو با افتخار گزارشی از عملکرد چشمگیر این مرکز را به آگاهی همکیشان گرامی میرساند. گروه آموزشی در تاریخ ۱۷ می جشن پایان دوره کلاس های اوستا را با موفقیت برگزار کرد. نوآموزان از برنامه قصه گویی بسیار لذت بردند و درباره داستان خوانده شده، پرسش های جالبی را مطرح کردند. این جشن با پات لاک و بازی های شاد و سرگرم کننده برای بزرگسالان و دانش آموزان ادامه پیدا کرد.

گروه سرگرمی ها، تور یکروزه گردش به Valley Center را در تاریخ ۳۱ می برگزار کرد. این گردش با بازدید از Bates Nut Farm آغاز شد. شرکت کنندگان از فروشگاه روستایی این مجموعه و باغ وحش کوچک آن منطقه دیدن کردند و در کنار یکدیگر با چای و شیرینی، لحظاتی صمیمی و دلنشین را سپری کردند. دومین مقصد، Dragon Wind Farm بود که مجموعه ای چشمگیر و متفاوت از گل های ارکیده بود. ناهار در Adams Park صرف گردید. آخرین مقصد روز، Puma Vista Winery بود. شرکت کنندگان در آنجا به چشیدن شراب های محلی پرداختند و با قدم زدن در میان تاکستانها، از زیبایی چشم انداز تپه های اطراف و فضای آرام و دلنشین منطقه لذت بردند.

همچنین در تاریخ ۱۳ جون گردهمایی سفره همگانی BBQ در مرکز زرتشتیان سندیکو با استقبال فراوان هموندان برگزار گردید. این برنامه از ساعت ۱۱ تا حدود ۵ پسون با رقص و پایکوبی و بازی های تخته نرد و سایر بازی های گروهی انجام شد.

گاهنبار میدیوشهم گاه و جشن تیرگان با همکاری کمیته گهنبار و جوانان در پارک San Dieguito در تاریخ ۲۸ جون به صورت سفره همگانی از ساعت یازده صبح برگزار شد. اوستای این گهنبار توسط موبدان فریبرز شهزادی و انوشه باستانی خوانده شد. هزینه میز اوستا خوانی گهنبار با دهش بانو بنفشه بهمدی بنامگانه روانشادان مهربان اله وردی بهمدی، ایران خانی بهمدی، بهرام آله وردی بهمدی، همایون اسکندر فرهادیه، و مهناز مهربان بهمدی.

پس از مراسم اوستا خوانی و صرف چای و شیرینی و ناهار از سفره همگانی، کودکان، جوانان و بزرگسالان به جشن آبریزان پرداختند. در ادامه، گروهی از باشندگان به همراه مامو محیط زیست به گردش اطراف پارک پرداختند و با طبیعت اطراف آشنا شدند. و در پسون همگی با شادی و خاطرات خوش به منازل خود برگشتند.



زرتشتیان کالیفرنیا لوس آنجلس برگزار شد. این مسابقات با استقبال خوب همکیشان و غیرهمکیشان همراه است و چهره های سرشناس جامعه ایرانی کالیفرنیا از جمله ساسان کمالی مجری پرسابقه رادیو و تلوویزیون از جمله باشندگان در این پیکارها هستند.

همچنین در روز ۱۶ آگوست مسابقات حکم نیز در این مرکز برگزار شد. با سپاس از کدبانان هوشنگ مهرخداوندی، اردشیر بختیانی و هوشنگ پورهمانی برای هماهنگی و برگزاری این مسابقات

گردهمایی های ماهانه «اشناد» هر ماه به همت گروه دینی-فرهنگی «اشناد گستر» و موبدیار بانو نوشین جهانگیری با باشندگی همکیشان در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا لوس آنجلس برگزار میشود. در این نشست های مفید آگاهی های گوناگون دینی و فرهنگی و برخی از مهارت های روزمره زندگی توسط خود باشندگان ارائه میشود.

خیراندیشانی که ما را یاری کردند:

- بانو ساحل جوانشیر ۱۵۰ دلار برای کمک به بودجه کرایه سالن ورزشی
- بانو شهلا جمشیدی ۲۰۰ دلار برای کمک به بودجه کرایه سالن ورزشی
- آقای کوروش دیانت ۲۰۰ دلار برای کمک به بودجه کرایه سالن ورزشی
- آقای ارشام دیانت ۱۵۰ دلار برای کمک به بودجه کرایه سالن ورزشی
- آقای اردشیر بختیانی ۵۰ دلار برای کمک به بودجه کرایه سالن ورزشی



گردهمایی بزرگسالان زرتشتی سومین شنبه هر ماه از ساعت ۱۰:۳۰
 بامداد تا ۲ پسین برگزار میگردد. این گردهمایی شامل آموزش زبان
 انگلیسی، یوگا، بینگو، سخنرانی و ناهار میباشد.
 تمرین گروه کر مرکز زرتشتیان سن دیگو دو جمعه در هر ماه برگزار
 میگردد.
 جلسات شب شعر در اولین یکشنبه هر ماه از ساعت ۵:۳۰ پسین با
 حضور چشمگیر ایرانیان سن دیگو برگزار میشود.
 تمرین فوتبال هر هفته یکشنبه پسین با حضور نوجوانان، جوانان و
 بزرگسالان برگزار می گردد.
 خیراندیشانی که این مرکز را کمک نموده اند:

خانم مهوش پارسایی و دکتر تیرانداز گشتاسبی — ۳۰۰ دلار
 خانواده ابریشم چیان — ۲۰۰ دلار
 خانم مهین و آقای رشید دینیاریان — ۳۰۰ دلار
 آقای مهران مهر — ۱۰۱ دلار
 خانم نگین مندگاری شریف آباد — ۱۰۰ دلار
 ناشناس — ۱۰۰ دلار
 خانم پریناز آبیاری — ۷۰ دلار
 خانم نسترن و آقای آراین بانکی — ۵۰ دلار
 ناشناس — ۳۰ دلار

خانم مهوش پارسایی و دکتر تیرانداز گشتاسبی — ۳۰۰ دلار
 خانواده ابریشم چیان — ۲۰۰ دلار
 خانم مهین و آقای رشید دینیاریان — ۳۰۰ دلار
 آقای مهران مهر — ۱۰۱ دلار
 خانم نگین مندگاری شریف آباد — ۱۰۰ دلار
 ناشناس — ۱۰۰ دلار
 خانم پریناز آبیاری — ۷۰ دلار
 خانم نسترن و آقای آراین بانکی — ۵۰ دلار
 ناشناس — ۳۰ دلار



217
Sep 2026

CHEHREH NAMA

Publication of California Zoroastrian Center

www.czcjournal.org



Non-profits Org
U.S. Postage
PAID
Permit No. 12300
Huntington Beach, CA 92647

California Zoroastrian Center
Hazard Ave 8952
Westminster, CA 92683

Editor's note :

Around 4000 years ago a Brilliant and visionary man found God through his wisdom and good mind. He called the creator "Ahura Mazda" "Translated as "Lord Wisdom".

He was not a chosen man with extraordinary powers; he was opposed to the polytheistic practices of his time and through his findings the first founder of monotheistic philosophy. The essence of his teachings "The Gathas" is based on righteousness, gender equality and freedom of choice.

Zarathushtra advocates wisdom, knowledge and righteousness. Mankind is very much valued for its potential to become advanced in this creation and that's possible with acquired knowledge thru good /right choices and wisdom which is very much attainable by anyone.

In this issue we are fortunate to have Mr. Meheryar, and his distinguished guests, as our guest editor. The article on transformation of the Zoroastrian religion since its inception to modern day is quite on point. Over the millennia many different religions have come along, as well as some different interpretation of Zoroastrian ideas depending on the political environment of its time. However, Zoroastrian main concepts have always survived no matter how much time has passed. The simple ancient, yet modern ideology in the Gathas cannot be disputed.

Gathas message is simple yet profound and requires an intelligent mind to be fully understood.

Ushta,
Fariba

**For your advertisement needs
contact Cheherenama at:
(714) 893 4737
czcjournal@cninfo.org**

Cheherenama creative director:
Shahin Khorsandi
Cheherenama web :
Ramin Shahriari

Shahin Khorsandi

Meher Star Studios

Owner & Creative Director

Art Direction, Graphic Design, Branding, Jewelry Design

Contact us for free consultation

(843) 222-0067 | meherbabashah@gmail.com

California Zoroastrian Center

8952 Hazard Ave Westminster,
CA 92683

Chehrenama's Email:
cninfo@czcjournal.org

Tel: (714)893 4737 Fax:
(866)741-2365

CZC publication website:
www.czcjournal.org

You can donate
online to any CZC publication
by going to:
www.czcjournal.org and at the of
bottom of the page you will see
the following:

please consider donating to
chehrenama

Thank you
CZC will send you IRS accepted
receipt IRS for any donation of
amount.

Editorial Policy:

The opinions expressed in
articles we publish are those of the authors ,
and may or may not represent the views of
the Editorial Board of Chehretnama, or the
Board of Directions of CZC
Chehrenama is a quarterly publication
published in March, June, September and
December



Transformation Of The Zoroastrian Religion: From Monotheism To Henotheism

Meheryar N. Rivetna

ChehreNama's guest editor and their invited writers will produce two or more articles focused on a topic of importance in the context of the 21st century and present the Zoroastrian perspective on it.

In this issue we are pleased to introduce Mr. Meheryar Rivetna as our guest editor with his theme "Evolution of the Zoroastrian Religion from Zarathustra's Inception to Modern Times"

The Zoroastrian religion, established sometime during the Bronze Age (3300 BCE-2100 BCE), is the oldest religion continuously practiced to date. However, it has dramatically evolved over millennia from Zarathustra's founding principles.

Three knowledgeable contributors: Kersi Shroff, Sharmeen Mehri, and Adil Minocherhomjee offer well-researched understandings of transformation in the Zoroastrian faith.

Contemporary ideas of eschatology among many Zoroastrians have seen a rapid deviation from those proposed by Zarathustra. Kersi Shroff, in his article "When Did the 'Handsome Maiden' (Kaniko) Enter the Zoroastrian Vision of Judgment Day?", points out that Zoroastrian eschatology shifted from an early focus on individual moral choice and personal afterlife in the Gathas to a fully altered cosmic drama in later Sasanian and Pahlavi texts.

Ervad Adil Minocherhomjee brilliantly expresses the importance of and hindrances to the preservation of institutions in his article "The Price of Preservation: How Zoroastrianism Transformed from First Principles into Institutions". Preservation requires institutions, Adil rightly points out; adding, for institutions to survive, they must house truths. "Truths without institutions cannot survive. Institutions without truth become houses of cards".

Sharmeen Mehri, in her essay "Futures for Prayers and Digital Translation", directs the faithful to evolution of the Zoroastrian faith into the digital age. She raises an interesting outlook on recognizing that our "Zarathushti footprint" transcends from ancient manuscripts into the digital age; an important point to sustain the practice and meaning of the faith in future generations.

Meheryar Rivetna in his article "Transformation Of The Zoroastrian Religion: From Monotheism To Henotheism" takes the reader on a historical journey how the pre-Zarathustra beliefs and practices seeped back into the religion. He discusses how some later priests, after rejecting Zarathustra's teachings, self-converted to the faith transforming Zarathustra's fundamental teachings from monotheism to henotheism.

At the cusp of the Stone Age and the Bronze Age, some tribes living on the Caucasian Steppes moved south settling on the Iranian plateau forging a strong polytheistic tradition steeped in rituals. Anthropologists call them Indo-Iranians, because the language they spoke was a precursor to the later Indian and Iranian languages.

Around the 3rd millennium BCE, the Indo-Iranians drifted apart with one group moving to the Indus Valley that came to be the Vedic group, while the other established their home on the Iranian plateau. The Indo-Iranians believed the world was created and sustained by supernatural beings. They devoted their time, assets, energy in appeasing these gods on whom depended their lives. Every phenomenon, abstract and material, had a yazata and a yasht composed to the yazata. (1).

While the precise date is unknown, around the early 3rd millennium BCE some Indo-Iranians moved to western Iran settling along the Zagros Mountains. They occupied the area known as Media continuing their multi-deity, heavy ritualistic religious practices carried from the Iranian plateau.

Ancient texts and extensive research suggest that Zarathustra was born in eastern Iran. He was born in a polytheistic society loaded with superstition and sacrificial practices. He rejected the teachings of the “sages” of his day and committed himself to learn what constitutes true religion by his own observation and experience.

Revelation comes to Zarathustra at the age of 30. He conceives there is a Supreme Force in nature, a creative energy, with immutable laws born of immense wisdom for humankind's benefit. He calls this force Ahura Mazda. Zarathustra sees Ahura Mazda in his mind's eye (Ys 31.8). He also realizes that there is polarity in nature and this one creative force (Spenta Mainyu) has a counter destructive force (Angra Mainyu.) This is his revelation. Zarathustra proclaimed Ahura Mazda to be the one and only eternal, uncreated Creator of everything that is good. Zarathustra rejected all the yazatas worshipped by the people. His new doctrine evoked six attributes to Ahura Mazda. Ahura Mazda is ineffable and appears to man only in these attributes—which later came to be termed as the Amesha Spentas. The Gathas indicate that the six attributes can help only if their qualities are embodied by human beings. (While the Gathas are replete with the attributes, the term Amesha Spentas is absent in these verses.)

Zarathustra preached a monotheistic religion. His teachings in the Gathas are centered on the worship of one God-Creator-Sustainer who is transcendent and eternal. (2). His revelation embodied one Supreme Power that highlighted Nature's message of reward and punishment consistent with one's thought, word and deed to move the world to a perfect state. Monotheism is ingrained in the Gathas in the most unambiguous terms. (2).

The group that moved west, separating from the Indo-Iranians of the Iranian plateau, became a majority in the Median territory and were called Medes. Not much is known of their early history except that their religion was pre-Zoroastrian dominated by the sacerdotal class, the Magi, one of six tribes in their social structure. All religious beliefs and practices were under the total control of the Magi. Zarathustra had little sympathy for formalism, excessive rituals and hereditary priestly classes, practices prevalent among the Magi. (2).

The Magi rebuffed attempts by Zoroastrian missionaries to bring Zarathustra's religion to them, accusing Zarathustra of blasphemy.

(2).

The Medes, initially vassals of Assyria, overthrew the Assyrians forming the Median Empire and, in turn, creating vassal territories across Persia.

Astyages, the last Median king, had his daughter Mandane married to the Iranian Cambyses I. They had a son Cyrus II, later to be known as Cyrus the Great, who became Media's vassal chieftain of Anshan. Astyages was proving to be a tyrant with a rebellion brewing against his reign. Cyrus II invaded Media establishing the Achaemenid Empire. With Media now part of the Achaemenid Empire, the Magi became part of the Persian Empire.

Cyrus the Great's tolerance of all religions is well established. The Magi continued their pagan, pre-Zarathustra, religious practices in the Achaemenid Empire. The Magi were “conservative” and not inclined to adopt the Zoroastrian religion as practiced by the Iranian priests—the *athravans*.

There was no love lost between the early Achaemenids and the Magi given the oppressive Magian religious practices. The antipathy between Darius I (the Great) and the Magi is known from the Behistun inscriptions.

Xerxes I followed Darius to the Achaemenid throne. He was not well-versed in the Zoroastrian doctrines as Darius. (3). The Magi took advantage of that influencing the king on religious matters. The Magi gained more religious authority under Artaxerxes I, son of Xerxes.

The Magi, being eclectic, were “professional priests” with no allegiance to any one particular God, offering their services to the worship of any Iranian God the denizens desired. (3). It was during the reign of Artaxerxes I and then Darius II that laxity to strict monotheism resulted in the beliefs becoming more polytheistic. Mithra and Anahita were becoming deities to venerate in addition to Ahura Mazda. A temple dedicated to Anahita, a deity Zarathustra had rejected, was built by Artaxerxes II.

With the monarchs now leaning more and more towards Magian beliefs, the *athravans* (Persian priests) gravitated to what the kings advocated. Not doing so would cause their own extinction.

The seeds of a polytheistic Avestan canon resembling the Younger Avesta were sown, perverting Zarathustra's teachings.

[Young Avestan evolved as a linguistic phase of Old Avestan (Gathic) between 900 and 400 BCE. It originated in Eastern Iran, simplifying and standardizing the complex dialect (grammar and phonology) of Old Avestan. Young Avestan, like its precursor, was orally transmitted until the 5th or 6th century CE when the Avestan alphabet was created during the Sasanian era and the language committed to writing. The Younger Avesta, compiled by the Magi with additions made by later Zoroastrian priests, became part of the Zoroastrian Avesta corpus. It re-introduced the pagan myths and deities, liturgical practices, religious codes, all of which Zarathustra had denounced.]

Polytheism instituted by the Magi became ingrained with the reign of Artaxerxes I. The Magi had ingratiated themselves to the royal house without abrogating the cults they embraced. (3). They became political. They tended not just to spiritual matters, but also got involved in the nation's politics, cozying themselves up to the monarchs. The stimulus for the adoption by the royal house of a polytheism masquerading as Avestic was provided by the consistently eclectic attitude of the Magi. The exclusive monotheism Zarathustra had preached gradually eroded. (3).

While Zarathustra's teachings were on the decline, his fame and

prestige as the founder of a great religion was not waning. The athravans took advantage of this attributing the new polytheistic Avesta canon to Zarathustra thus maintaining their bona fides as Zoroastrian priests. The Magi, now a prominent presence in Eastern Iran, introduced their own purification rites. Given the religious climate of the land, the athravans thought it politically expedient to add these novel beliefs to the existing teachings of Zarathustra. A narrow denominational religion turned into a pan-Iranian one. (3).

The repertoire of the new pan-Iranian religion had all the frills of Magian beliefs. Why did the Magi, then, not demand their recognition in the composition of the new scripture? If they had challenged the new scripture not being Zarathustra's, but their own ideology they would have no standing as priests. The only sensible recourse was satisfaction in the establishment of their beliefs in the revised Zoroastrian canon and accept Zarathustra as their prophet which they did in the 4th century BCE. (2, 3).

Surreptitiously, the Magi became Zoroastrians. They self-converted to the Zoroastrian faith. To forestall any objections to the polytheism the Magi were pushing, the authors of the new canon that was imparted contradicted Zarathustra's doctrines by blandly introducing a catechism between Ahura Mazda and Zarathustra. The Magi grabbed sacerdotal power from the athravans.

When the Sasanians came to power, the Magi were well established as the "true" followers of Zarathustra and the Sasanian writers (many of them of Magi lineage) declared Media as Zarathustra's homeland and also assigned Avestan geographical locations to Media. The reason for this misinformation was that the Magi wanted to claim they were the true heirs and custodians of the Zoroastrian religion. (3). POWER!

Under the Sasanians, the Magi re-gained their lost power and authority they enjoyed as Media's priests. They are responsible for the authorship of the Vendidad, not Zarathustra. (2). Phrasing the beliefs and rules in the Vendidad and the Younger Avesta as a catechism between Ahura Mazda and Zarathustra gave the false impression that the rites were very Zarathustrian!

In the ancient Aryan world Zoroaster alone seems to have taught pure monotheism which, owing to the later additions, came to be regarded as a kind of polytheism. Ahura Mazda is praised in the Zoroastrian Gathas in a monotheistic strain, but gradually brought down in the Younger Avesta from his high dignity to an equality with inferior gods. We meet with one or two parallels of this in the later Avesta also. 'Mithra' is associated with Ahura Mazda as his equal in the later Avesta. In two or three later Yashts Ahura Mazda is represented as revering the inferior yazatas. (4).

The lofty tone of the Gathic compositions (hymns) gradually declines in the Younger Avesta and the greater part of the Yasna, Yashts, and Vendidad becomes heavy and monotonous. (5). Rather than dealing with the righteousness of Asha Vahishta and the perfection of Haurvatat, the later texts expatiate upon the healing powers by means of the recital of the various formulas of magical efficacy and the spells to drive away the demons of disease and death. The Yazatas, both of pure Iranian extraction and those of Indo-Iranian origin, have risen to such great popularity (in the Younger Avesta) that they are honored more than the Amesha Spentas. In the Gathas, Zarathustra addresses several questions to Ahura Mazda, but the replies were left to be inferred from the context. In the Younger Avesta, Zarathustra is depicted as putting questions, and Ahura Mazda answering them categorically. (5).

The Younger Avesta contains many of the pre-Zoroastrian concepts, gods and practices. This means that some of the pagan gods and rituals were reintroduced into the Zoroastrian religion and were placed in the Younger Avesta as the word of the prophet. (6).

The Magi...diluted and polluted the nobility and theological beauty of Zarathustra's religion. (7).

History shows that Zarathustra's monotheistic teachings are compromised over millennia and the religion has morphed into henotheism. [Henotheism is defined as the belief in one Supreme Deity in principle, but acknowledging and worshipping many other deities in practice.]

Zarathustra's powerful religion and teachings are inter-mingled with the beliefs of later priests wanting to leave their stamp on the religion in Zarathustra's name—re-introducing pagan Indo-Iranian beliefs and practices. It behooves all Zoroastrians to revert to the phenomenal Gathic teachings Zarathustra left for humankind.

References

1. Boyce, Mary; History of Zoroastrianism; Leiden, Koln, E. J. Brill. (1975).
2. Mehr, Farhang; The Zoroastrian Tradition: An Introduction To The Ancient Wisdom Of Zarathustra; (2003).
3. Gershevitch, Ilya; Zoroaster's Own Contribution; Journal of Near Eastern Studies, Vol. 23. (1964).
4. Bharucha, Ervad Sheriarji Dadabhai; A Brief Sketch Of The Zoroastrian Religion & Customs; Bombay. (1893).
5. Dhalla, Dastur M.N.; History of Zoroastrianism. K.R. Cama Inst. (1994).
6. Daryaei, Touraj; Shamanistic Elements in Zoroastrianism: The Pagan Past and Modern Reactions; The Pomegranate 13; (2000).
7. Bhote, Keki; Zoroastrianism: Mother of All World Religions; Bhote Press. (2015).



Meheryar Rivetna, an ardent student of the Zoroastrian religion, studies and writes on issues relevant to the faith. He is an active member of the Zoroastrian Association of Houston's library committee as well as serves on the FIRES (FEZANA Information, Education & Research System) committee. Meheryar serves on the board of directors of The Society of Scholars of Zoroastrianism. He is the author of Zarathustra: The Man and the Message, a book

that offers an exegesis of the Gathas and dispels myths surrounding the Zoroastrian religion. He has published articles in the FEZANA Journal, Chehrenama and Parsiana and has been an instructor on courses designed by the NAMC.

The Price of Preservation:

How Zoroastrianism Transformed from

First Principles into Institutions



Adil Minocherhomjee

By the middle of the sixth century B.C.E., the world had become too large for any single language, custom, or god to organize. The ruler who would become known as Cyrus the Great inherited not merely territories but a problem: how do you govern people whose deepest truths are not your own?

The question matters because Cyrus remains one of the few ancient rulers positively remembered by civilizations that disagreed about almost everything else. Babylonians celebrated him as a restorer of cosmic order. The Hebrew Bible remembers him as a liberator and instrument of God. Greek writers, despite their anxieties about Persian imperial power, often portrayed him as an exemplary founder. Later Iranian memory transformed him into an ideal king.

There are, in other words, four Cyruses.

The Babylonian Cyrus restored cosmic order under Marduk. The Judean Cyrus enabled return and renewal. The Greek Cyrus embodied both the virtues and dangers of kingship. The Iranian Cyrus became an exemplar of righteous rule.

The historical Cyrus remains elusive, filtered through imperial inscriptions and later memories rather than his own philosophical writings. The surviving evidence tells us less about what Cyrus believed than about what later civilizations needed him to represent. Yet the remembered Cyrus, refracted through four distinct traditions, reveals something important: different peoples experienced him as a ruler who took their truths seriously.

The oldest Zoroastrian texts offer a framework for understanding why this mattered. The Gathas, the hymns attributed to Zarathustra, do not begin with identity, ritual, or obedience. They begin with a question: what is true?

They call alignment with reality Asha.

Asha is often translated as truth, order, or righteousness, but each translation captures only part of its meaning. More fundamentally, it describes reality perceived clearly enough that thought, speech, and action remain accountable to what is real.

In the Gathic sequence, recognition precedes preservation. Human beings must first discern reality, then determine which forms of authority deserve allegiance, and only afterward decide how they ought to act. Truth comes before power, and power comes before morality.

Whether Cyrus consciously followed this sequence is impossible to know. The surviving evidence cannot tell us what he privately believed. What matters is that later generations recognized something familiar in his style of rule. He appears to have governed as though legitimacy depended not on imposing a single vision of truth but on understanding how different communities organized themselves around their own.

You rule with Asha. You rule through Mazda.

Truth remains the standard by which authority judges itself, while wisdom becomes the capacity to preserve many truths within a shared political order.

This distinction helps explain the four Cyruses.

The Babylonian Cyrus spoke through Marduk because Babylonian legitimacy required Babylonian language. The Cyrus Cylinder invokes the chief god of Babylon, not Ahura Mazda. The Judean Cyrus permitted exiles to return because imperial stability depended on protecting local forms of belonging. The Greek Cyrus became a model of kingship precisely because Greek writers such as Herodotus

and Xenophon distinguished admiration for his political judgment from their suspicion of empire itself. The Iranian Cyrus became a civilizational founder because later generations saw in him an image of righteous authority.

None of this suggests that Cyrus was morally flawless. The Greeks themselves record his ambition and the dangers inherent in imperial power. Empires are not built by saints.

What distinguishes Cyrus is not virtue but a particular kind of political wisdom: the recognition that truth does not scale automatically. His enduring reputation may rest less on what he believed than on how he governed: by translating between different moral worlds rather than attempting to erase them.

It is difficult enough to be truthful with ourselves. It becomes harder to remain truthful with another person, harder still in families and communities, and nearly impossible across empires. The larger the political community, the more legitimacy depends upon translation rather than uniformity.

This is where the Gathic distinction between Asha and Mazdayasna becomes politically significant.

Small communities can rely on recognition because speech remains close to consequence and reality pushes back quickly against self-deception. Large societies require preservation, and preservation requires institutions.

Recognition leads to preservation. Preservation leads to standardization. Standardization produces authority.

The history of Iranian religion can be read as the unfolding of this sequence.

What began in the Gathas as a question about truth became, under Darius, a question about administration. At Behistun, rebellion became drauga, the Lie, while imperial authority restored arta, truth and order, through Ahura Mazda.

The shift from Asha to Mazdayasna was not a fall from purity into corruption. It was an adaptation to scale.

Over time, the religion accordingly evolved. The early Gathic emphasis on discernment and alignment with Asha gradually expanded into a richer religious world populated by the Amesha Spentas, ritual specialists, purity practices, and increasingly defined communal boundaries. Under the Achaemenids, ideas associated with Zarathustra became intertwined with imperial governance. Under the Parthians, regional variation flourished. Under the Sasanians, priests collected texts, standardized rituals, and clarified doctrine. After the Islamic conquest, political authority disappeared, and preservation shifted from empires to families and local communities. Each transformation responded to changing historical circumstances while preserving earlier insights in new forms.

The Parthians relied more heavily on local memory and regional diversity. The Sasanians collected texts, standardized rituals, and strengthened ties between priesthood and kingship. Each stage preserved earlier insights while simultaneously transforming them.

Every act of preservation became an act of reinterpretation.

The Gathas survive because institutions preserved them. Priests memorized, copied, organized, and defended texts they believed deserved to outlive them. The bureaucrats may have been the real lovers of the text.

This fact complicates a story modern readers often prefer: pure insight, corrupted by institutions, rediscovered in freedom.

History rarely cooperates with narratives so flattering.

Truth without institutions vanishes.

Institutions without truth become houses of cards.

If forced to choose between these dangers, the second is more threatening. Small communities can survive without large institutions. Large institutions cannot survive indefinitely without truth.

Small is beautiful because truth is easier to recognize at human scale.

Big is grand because civilization requires preservation beyond the limits of individual memory.

The challenge is not to choose between intimacy and scale, but to build institutions capable of remembering why they exist.

This may be the deepest reason Cyrus still matters. His legacy suggests that civilizations flourish when they begin with first principles rather than inherited identities. The challenge is not merely to preserve conclusions but to preserve the habit of asking the questions from which those conclusions emerged.

What is true?

Which forms of authority deserve allegiance?

How can many truths coexist within a shared political order?

We live in an age when governments, universities, media organizations, and artificial intelligence systems face these same questions. They can no longer assume legitimacy. They must explain why they deserve it.

Contemporary debates among Zoroastrians about intermarriage, conversion, ritual observance, and communal boundaries are not departures from the tradition's history, but continuations of its oldest question: how can truth be preserved without allowing preservation itself to become the ultimate value?

Perhaps that is why Cyrus endures. Not because he possessed the truth, but because he understood that legitimacy begins with listening before ruling.

The four Cyruses reveal less about the historical man than about a recurring human aspiration: the hope that power can remain accountable to truths larger than itself.

Civilizations fail when their answers outlive the questions that justified them.



Ervad Adil Minocherhomjee is a Zoroastrian priest/mobed dedicated to sharing the timeless wisdom of the Gathas in ways that resonate with contemporary life. Through his teachings, writing, talks, and community conversations, he encourages people to explore Zoroastrian philosophy in practical, meaningful ways and foster deeper connections within communities worldwide.

Futures for Prayers and Digital Translation



by: Sharmeen Mehri

[Author's Note: During my early years as a student at Mama Parsi Girls' Secondary High School in Karachi, Pakistan, we had a class period called "Religion." The Zarathusti girls from our grade would come together in a separate classroom where a Zarathusti teacher would facilitate and guide us to recite and memorize prayers from the Khordeh Avesta, from the shorter ones such as Ashem Vohu to our Kusti prayers. A good recitation was most crucial, especially without the aid of written words. Those early years I never considered the history of the language I was trained to memorize. We did not translate them, nor did we learn about their linguistic history. It took quite a while for me to realize I read these prayers with the support of transliteration and in Roman script, or like some of my classmates, in Gujarati script (abugida).]

Many Zoroastrians (Parsis, in particular) when sitting for long Jashans or religious ceremonies at an agiary (fire temple), are prone to look through the diverse editions and versions of prayer books provided for worshippers. Many cannot read the Gujarati nor the Persian ones and feel most comfortable with the Roman script. A

reliable source is the fourth edition of Zoroastrian Prayer Book with Prayers in Roman Script and Translation in English by T. R. Sethna. (). Prayers in Roman script are printed on the verso and English translations are printed on the recto of each page. It should be noted that many do not know about the scholarship on the "accuracy" of these translations and the multiple sources Sethna utilized to compile the translations. What is apparent is that this translated version most certainly creates less distance for many in making meaning of the words and sounds recited daily.

Renditions such as Sethna's tend to act as reminders to think through the history of transmission, reading, reception of prayers, especially to ask: how does a Zarathushti's interaction with the scriptures in its variations of languages, dialects, printed or audio-based materials, influence Zoroastrian metanarratives and changes in the meaning-making-of the faith over centuries? Kayla Dang quite poignantly states that "the modern study of Zoroastrianism has typically meant the study of its texts," which is why the history of these prayers' oral transmission, scribes, authors, priests,

translators, printers, and patrons is pertinent. (2). Especially if contemporary followers of the faith understand the history of reading and reception of Zoroastrian textual and oral traditions, one would gain insight into how individuals see themselves as Zarathushtis and their relationship to the past.

As most readers would certainly know, the Zoroastrian and Iranian Studies scholarship has thoroughly articulated the faith and history of the religion for contemporary Zarathushtis. Specifically, in Arash Zeini's blog post, "On translation and exegesis" (in addition to Zeini's tremendous research and publications) articulates precisely the complexities of translation of our prayers and its social and linguistic history. (3). These studies in translation have, especially in the last decade, moved towards a translation of a digital Zarathushti world. The transmission and understanding of fundamental prayers and rituals do not only live in our priests, memories, manuscripts, various editions and versions of the Khordeh Avesta, nor on dated born-digital content such as CDs, audiocassettes, or mp3 audio files of recitations. They exist as interactive digital projects that bring new audiences to the history of the Zarathusti faith and guide younger generations of Zarathustis in learning how to recite and understand prayers.

For example, the Multimedia Yasna Project (2016-2022), is one such initiative that one can reference especially when reflecting upon our prayers' current application in the digital world. (4). The interactive accessibility of the Yasna ritual, one of the oldest orally transmitted prayers, is available to anyone with an internet connection. In addition, the MUYA project not only represents the orality and recitation of the ritual performed, but also the objects the priests interact with, the space in which the ritual takes place, and manuscripts of these prayers which have been meticulously digitized alongside their English translations. This intersection of religious studies, cultural heritage, and digital humanities brings with it interesting questions about what practitioners of the faith can do with this tremendous resource: due to the growth in new digital humanities technologies, what will Zoroastrian communities look like in the decades to come and how will our understanding of prayers and how we practice our faith change virtually? How will our textual history and records be accessed and utilized in digital environments? The MUYA project sets an example of the collaborative nature which makes such accessible information possible, especially with the use of virtual reality and digital textual tools, to provide the transliteration and translation of these manuscripts. The team itself comprises of members from Europe, Iran, and India, which points to the ways in which such collaboration, especially online, can bridge gaps, preserve local community histories, and create solidarity amongst Zarathustis around the world.

What transpires is to raise broad questions about the Zarathusti footprint, from ancient manuscripts to their digital renderings, which should make one reflect upon how young Zarathustis will practice (or not practice) their faith. What are the implications and

impact of digitization and its political, educational, and cultural effects, especially when we consider its delivery, audience, and circulation? How might we utilize these resources in positive, collaborative, and constructive ways to echo Zeini's statement that "Zoroastrianism is a living and lived religion, continuously re-interpreted, lived and owned by its followers"? (5). While one may not have concrete answers yet, it helps to know how others would respond to these questions and their possible solutions? With border and travel restrictions, archival projects, podcasts, interviews, and social media posts bring us closer together. The Zoroastrians as a global community should continue supporting such digital projects, especially ones which will promote better public access and pedagogical practices to guide young Zarathustis and enable memories of recitation, but also memories of meaning-making and translation.

References

1. Sethna, T. R. Khordeh Avesta: Zoroastrian Prayer Book, With Prayers In Roman Script And Translation In English. 4th ed., rev. 1984.
2. Dang, Kayla. Transmitters, Texts, and Traditions: The Zoroastrian Priesthood from the Sasanian to the Early Islamic Period. 2022. Proquest Dissertations and Theses.
3. Zeini, Arash. "On Translation and Exegesis." The Blog, <https://www.arashzeini.com/on-translation-and-exegesis/>. 2020.
4. The Multimedia Yasna (MUYA). SOAS, University of London and European Research Council, 2016-2022. <https://muya.soas.ac.uk>
5. Zeini, Arash. "Whose Is Zoroastrianism", The Blog, <https://www.arashzeini.com/whose-is-zoroastrianism>. 2025.



Sharmeen Mehri is Ph.D. candidate at the University at Buffalo, SUNY and the co-chair of the FIRES committee. Sharmeen was an Archival Creators fellow for the South Asian American Digital Archive in 2021-2022 for which she collected oral histories and created a digital museum exhibit on migration stories of South Asian Zoroastrians to the United States titled, *Memories We Carry*. For 2023-2025, Sharmeen is a Senior Fellow in the Andrew W. Mellon Society of Fellows in Critical Bibliography at the Rare Book School. She is currently working on her dissertation on the history of Parsi literary print culture, community archives, and libraries.



WHEN DID THE “HANDSOME MAIDEN” (KANIKO) ENTER THE ZOROASTRIAN VISION OF JUDGMENT DAY?

By: Kersi B. Shroff

Introduction

For a glimpse during lifetime into the Zoroastrian vision of judgment day, one can do no better than to visit, of all places, the historically dreaded Iranian-rival region of Turan. In particular, dare to enter Shahr-i-Sabz, in Uzbekistan, the birthplace of Timur-i Lang, i.e., "Timur the lame", who with extreme military brutality overran all of Persia in the 14th cc CE.

There in a museum can be found a spectacular array of clay ossuaries (astodans) or bone boxes from the 5 -7th cc. CE, that carry pictorial designs on Zoroastrian themes. These receptacles were used to deposit the dried bones of the deceased, retrieved after their traditional exhumation in dakhmes.

Since the late 19th century there have been many finds of such decorated ossuaries. The use of “clay ossuaries ... appears to be a solid example of Zoroastrian practice” in the former region of Sogdiana, mentioned in the Avesta. The Sogdians were traders on the fabled Silk Roads who “probably regarded themselves as Zoroastrians” and practiced a form of Zoroastrianism variant from the iconoclastic co-dex of Sassanian Iran.

A scholar notes that “eschatological teaching can be reconstructed to some extent through the remains of ossuaries.”

One such ossuary depicts the Zoroastrian concept of the journey of the soul upon death.

Yumalaktepa ossuary

This stamped ossuary was found in 2012 on a small hillock five kms from Shahr-I Sabz. It illustrates Sogdian concepts about the fate



Photo credit: Mehrdad Aidun, 2017.

of the soul in two scenes.

In the first scene on the upper right is a figure sitting cross-legged on a low seat covered with a carpet. His right hand is raised and appears to offer a blessing or a teaching gesture with the index and middle fingers. On his sides are two attendants with hands joined at their chests, holding identical objects. On the left of the three figures stands another one holding a scale. In one pan of the scale is depicted the figure of a young boy with two tufts of hair.

The lower part of the scene shows a priest wearing a padam standing in front of an altar or a stool. Tied on his belt is a spoon or a mace and in his left hand he holds two long sticks which are identified as barsom. A saddled horse is depicted behind the priest.

On the left half of the ossuary is the second scene showing a royal or divine seated figure holding a scepter, with the left hand offering the same blessing or teaching gesture as with the other seated figure on the right. Surrounding him are musicians playing what look like an angular harp, called the chang, and a lute, known as the ud. There are two sheep shown below the seated figure, and to the right is a kneeling female, dressed in a caftan and holding a rounded object, possibly a fruit, a flower or a mirror.

Archaeologists and other scholars who have studied this and other similar ossuaries state that the scene on the right is that of the heavenly judgment at the Chinwad Bridge. The figure holding the scales is considered to be Rashne (Rashnu or Rasn) who weighs the good and evil deeds of the deceased. The horse is associated with Mihr's (Mi-thra) incarnation as a white horse to transport the soul into the other world. The figure seated on the right is thought to be either Mihr or Srosh, the latter being the protector of the soul during the three days between death and judgment at the Chinwad bridge.

The scene of the left half of the ossuary is considered to be the culmination of the travel of the soul, "namely its admission into Paradise." An interpretation of the kneeling female is that "it would be the Den, personification of the religious conscience of the deceased, who meets the soul in heaven." The figure holding a scepter is "probably Wahman, one of the Amesha Spentas, a personification of 'Good Thought,' who welcomes the soul arriving in Paradise." The presence of flowers and musicians "clearly allude to the name of Paradise in Zoroastrian texts: Avestan garodmana-, Middle Persian garodman 'the House of the Welcoming Song.'" In a foot note, the scholars interpreting the ossuary cite J.C. Pavry, "The Zoroastrian Doctrine of a Future Life From Death to the Individual Judgment," (2d edition, New York, 1929). The book is noted to conveniently gather passages found in Avestan, Middle Persian and Persian Zoroastrian literature.

First, the Gathas

How did this come about? There is no mention in the foundational Gathas of Zarathushtra of an eschatological event. There are references though to a 'day of reckoning' (Y. 31:14), and places of the 'best' and 'worst' existence (Y. 44:2, 30:4). There is a correlation between a person's good deeds on earth and the benefit they will bring to the soul at death on crossing the bridge of judgement (Y. 46:10, 50:7). Gathic concepts of a house of song (Y. 50:4), and house of lie (Y. 46:11), too, raise the prospect of different destinations for the soul of the righteous and those of the wicked. These allegorical references are for "abodes" that "are not physical heavens or hells, promised by later prophets."

The Gathic references, however, do not have the characteristics pictorially rendered in the ossuaries. These were developed much later in the Pahlavi Middle-Persian texts, such as, the 8th century Bundahishn (Bundahis), and the Dadistan-I Dainik.

Before Zarathushtra's time beliefs about life after death "led to a bleak and shadowy existence beneath the earth." It was later believed that princes, warriors, priests who had observed the rule of Asha, would dwell in a paradise in the sky. Each individual's faith was decided at a bridge over which only those privileged would cross it.

Zarathushtra gave moral content to the concept for all humans to have their deeds weighed at the bridge. Those whose goodness weighed heavier achieved admission to 'the luminous mansions of

the sky" in Ahura Mazda's presence. Those whose evil doings weighed heavier were confined to the abode of the Lie – a place of darkness, woe and torment. This abode turned into a hell, which notion is noted to have been an innovation of Zarathushtra.

Bundahishn

The Bundahishn (Bundahis) is claimed to characterize an eschatology on the basis of a theory of "the last things" – death, final judgement and the hereafter. This 8th century text, brings the "hints" in the Gathas as to the state of individuals after death into direct focus. "The righteous ... is for heaven (garodemana)", it states, while the wicked is cast into hell. It also portended the eventual victory of Ahura Mazda and the Holy Immortals (the personified Amesha Spentas) over the forces of Angra Mainyu. "Ahura Mazda's good world will be purified of all the evil that Angra Mainyu introduced into it."

Dadistan-I Dainik

The Dadistan-I Dainik, a body of 'religious opinions or decisions,' adds further embellishments in the answers to ninety-two questions put to the high priest Manuskihar, dated AD 881. Styled simply as an aerpat, or aerpat khudai, he was the son of Yudan-Yim (or Gushdan) also a high priest, and the younger brother of Zad-spamam. Other references to him are as a farmadar or leader of the religion, "the supreme high-priest of the Mazda worshipping faith." The writing is of an epistolary and hortatory character, abstruse and idiomatic in style rather than in simple narrative form. The age and time of the manuscript is the 250th year of Yazdegerd III, June/July 881 CE, placing its writing two centuries after the depredations that followed the arrival of Islam.

There are many questions posed (nos. 12 - 36) on "the paths, destinations, and fate of departed souls". A selected few are of note:

Question 18. Will it be possible for the deceased souls to see Ohrmazd and Ahriman? The answer states that Ohrmazd as a spirit is heard by those who are material and spiritual, "but his form (kerpo) is not completely visible except through wisdom." Concerning Ahriman "it is said that his is no material existence (stis)."

Question 19. To what place do the righteous and wicked go? The answer designates two abodes, heaven (vahishto) and supreme heaven (garodemano). The wicked fall from the middle of the bridge head-foremost to hell, and are precipitated (nikuni-aito) suitable for their wickedness.

Question 20. How are the Kinvad bridge, the Daitih peak (Kakad), and the path when one is righteous and the other wicked? The reply is that the peak is in Airan-veg, in the middle of the world, and reaching unto the vicinity of that peak is the beam-shaped (dar-kerpo) spirit, the Kinvad bridge, which is thrown across from the Alburz enclosure to the Daitih peak. The bridge is like a beam of many sides, some of whose edges (posto) are broad and some that are sharp. The broad sides (sukhia) are large and twenty-seven reeds (nai) wide, and the sharp sides are contracted (tang) and their thinness is like the edge of a razor. When the souls arrive on the bridge, it turns to the side which is suitable to the righteous and the wicked. This is achieved "through the great glory of the creator and the command of him who takes the just account".

The righteous pass over the bridge and "unweariedly walk in the golden-colored spring, and with the gallant (hu-kir) body and

sweet-scented blossom in the pleasant skin of that maiden spirit, the price of goodness". An editorial annotation explains that the reference to the maiden is to "good conscience ... symbolized by the handsome maiden who is supposed to meet the righteous souls on its way to heaven."

The wicked are stated to appropriately meet with "the polluted shape of a maiden (karatik) who comes to meet it [the wicked] with the store of its sin."

Question 23. When the righteous pass away, where is the place the soul sits at the first, second and third nights, and what does it do? The aerpat khudai declares that the good soul obtains pleasure on the first night from its good thoughts; on the second night from its good words; and the third night from its good deeds. On the third night, the "treasurer of good works" arrives like a "handsome maiden (kaniko) to meet the soul."

Question 25. The nature of heaven and the comfort and pleasure that are in heaven are described as "supreme, most brilliant, most fragrant, and most pure, most supplied with beautiful existences, most desirable, and most good, and the place and abode of the sacred beings (yazdano)." Nor is there any want, pain, distress or discomfort in vahishto, as it serves as the place of "pleasantness and the welfare of the angels." This prosperity (freh-hasto) and welfare of the spiritual existence is more than that of the world and is unlimited and everlasting.

Question 26. As to the nature of hell and its pain, discomfort, punishment, and stench, the reply speaks of a "most dark, most stinking, and most terrible, most supplied with wretched existences (anazidan-tum)." The aerpat concludes that "hell is a thing worse than the fear of it."

Sasanian Law

The Dadistan-I Dainik speaks for itself, or rather the voice of the aerpat khudai reaches us through the ages. Yet another Sasanian institution, its legal system, too, had a role to play in the Zoroastrian concept of heaven and hell.

In a discussion of the religious dimension of Sasanian penal law, a recently published book notes that priestly authorities had the task to minimize the amount of sins that are committed in an individual's lifetime, as the sins accumulate and form the stock of a person's soul which passes to the afterlife.

One category of an offense under Sasanian law was called "sins which go to the Bridge (winah i o puhl sawed), and which can only be atoned for after the death of the individual at the Cinwad Bridge. These were considered to be sins which occurred when a person failed to celebrate religious rites and ceremonies at the fixed time of the year. The atonement prescribed was to perform meritorious deeds (kirbag). "All good or evil thoughts, words, and deeds forms the 'substance of stock' (bun) of the soul of the deceased, which is then evaluated by Rasn on the threshold to the hereafter."

This concept gave the local priest (the rad), "enormous power" to impose penalties with the higher goal of saving the souls of the sinners. The sins and offenses were punished, taking into consideration both the type of sin and its frequency. The penalties could also be imposed to the rad's "own advantage and to the advantage of the Zoroastrian Church".

The glorious aforethought of the late-Avestic aerpat's proffer of

an appropriately Rashne-weighed afterlife is what may keep us from German philosopher Emanuel Kant's "fear of our own non-existence" and the dissolution of "life into nothingness." The philosophy of another German thinker, Rainer Marti, who asks us to "love our own death" and to attain self-respect by accepting death's inevitability is more appealing. Later Zoroastrianism's weighted-vision of judgment day keeps us gratefully grounded on earth.

(This brief but hopefully distant look into the afterlife is dedicated to the memory of my cousin, Rumi Savak Shapurji, 1942 - 2025, who attained his Rashne-moment in the sky above the country of Panama.)

NOTES

Berdimuradov, et al, "A New Discovery of Stamped Ossuaries Near Shahr-I Sabz (Uzbekistan)", 22 Bulletin of the Asia Institute, 137-142.

Cohn, Norman, "Cosmos, Chaos and the World to Come, The Ancient Roots of Apocalyptic Faith", (Yale University Press, 1993).

Daver, Adi, "Zarathushtra's essential teachings & their transformation over the ages", an article in two parts, Hamazor, Issue 2 (2011).

Grenet, Franz, "Zoroastrian Funerary Practices in Sogdiana and Chorasmia and among expatriate Sogdian communities in China", in "The Everlasting Flame, Zoroastrianism in History and Imagination", pp. 18 - 27 (2013).

Machuch, Maria, "Sasanian Law In Its Social Context", (Harrassowitz, 2025).

Razmjou, Shahrokh, "Religion and Burial Customs", in "Forgotten Empire, The World of Ancient Persia", pp. 198-285, edited by John Curtis & Nigel Tallis (The British Museum Press, 2005).

Rose, Jenny, "Zoroastrianism: An Introduction (I.B. Tauris, 2011).

Stewart, Sarah, "Life and Afterlife, Zoroastrian funerary practices and eschatological ideas", in "The Everlasting Flame, Zoroastrianism in History and Imagination", pp. 34 - 41, Edited by Sarah Stewart (I.B. Tauris, 2013).

Van Sevenant, Ann, "Thus Replied Zarathushtra", (Mimesis, 2020).

E. W. West, "Pahlavi Texts", Parts I & II, vols. 5 & 18, "Sacred Books of the East", edited by F. Max Muller (Motilal Banarsidass, Delhi, Reprint, 1987).

Willaschek, Marcus, "Kant, A Revolution In Thinking", (Harvard University Press, 2025).



Kersi B. Shroff, Attorney at Law, of Maryland, USA, has spent over a decade traveling to Zoroastrian historical sites in Central Asia and the Caucasus. He is the co-author of chapter 27 in "The Zoroastrian World" (Routledge, 2026), on "Central Asian Zoroastrianism: Can a Case Be Made For Sogdiana?". Kersi.shroff@gmail.com



Dr. Daryoush Jahanian, M.D.

Physician, Scholar, and Servant of Zoroastrian Heritage

"Gradually Zoroastrians are coming out to realize that their religion is open to whoever genuinely believes in its tenant and that for a long time since they were oppressed, they didn't believe in it."
— Dr. Daryoush Jahanian

The saying "the wind behind the wing" is wholeheartedly true here, as Mahin Banoo Jahanian has, since the early days, been the main force behind his achievements. Their two sons, Arash and Kiarash, and their families are a testament to this supporting union, in which the basic tenets of the Zoroastrian religion thrive.

Early Life and Formation — Tehran, Iran

Dr. Daryoush Jahanian was born in Tehran, Iran, into a Zoroastrian family with deep roots in the ancient Persian faith. Growing up as a member of one of Iran's most historically significant yet persistently marginalized religious minorities, young Daryoush came of age in a country whose Zoroastrian community had endured centuries of persecution and cultural erasure since the Arab invasion of Persia in the 7th century.

To be a Zoroastrian in 20th-century Iran was to inhabit a paradox: belonging to the faith of Iran's greatest kings — Cyrus, Darius, and Xerxes — while living as a minority in the land those kings had ruled. It was in this environment that Jahanian developed the twin passions that would define his life: medicine as a vocation of service, and a dedication to preserving the faith his ancestors had kept alive through millennia of adversity.

The Jahanian family name itself carries historical resonance within the community. The Goodarz Hospital, founded by the Goodarz (Jahanian-Varza) brothers in Yazd, stands as an early example of the family's tradition of service — helping fill the void left by discriminatory practices that had denied Zoroastrian patients equal treatment in their own homeland.

Medical Education and Training

Dr. Jahanian earned his medical degree from the University of

Tehran, graduating from Tehran University of Medical Sciences School of Medicine in 1964 — a choice consistent with family tradition and Zoroastrian values, since the faith's emphasis on healing, compassion, and the alleviation of suffering made medicine a natural calling for a devout Zoroastrian.

Following graduation, Jahanian pursued advanced training in the United States, completing his internship (1966–1967) and residency in Obstetrics and Gynecology (1967–1971) at the Washington University/Barnes-Jewish Hospital/St. Louis Children's Hospital Consortium — one of America's most distinguished academic medical centers, and the clinical foundation for a career spanning more than six decades.

His specialization was not incidental: as a physician dedicated to women's health — to the care of mothers, the miracle of birth, and the most intimate dimensions of human life — Dr. Jahanian chose a specialty embodying Zoroastrian values of nurturing life, honoring creation, and serving the vulnerable.

Founding the Fravahar Youth Organization — Tehran

Even as a young man in Tehran, Daryoush Jahanian was already a community builder. He co-founded the Fravahar Zoroastrian Youth Organization in Iran and served as its first president.

The Fravahar — the ancient symbol of the winged figure representing the human soul striving upward toward Ahura Mazda — was a fitting name for an organization dedicated to nurturing the next generation of Iran's Zoroastrian community. In a country where Zoroastrians faced systemic discrimination, a vibrant youth organization was an act of both cultural resistance and spiritual affirmation, declaring that the ancient faith — and its young people — had a future, and giving them religious education, cultural connection, and belonging at a time when the broader society often treated them as second-class citizens.

Jahanian's leadership here established the pattern that would define his entire life: wherever he found himself, he would build institutions to strengthen the Zoroastrian community around him.

Emigration: Leaving Iran, Building America

Dr. Jahanian came to the United States to escape religious oppression in his homeland. The 1979 Islamic Revolution





transformed an already difficult existence for Iranian Zoroastrians into a genuinely untenable one, and many made the painful decision to leave the land their ancestors had inhabited and worshiped in for thousands of years.

For Jahanian, emigration was not abandonment but continuation — a determination to carry the flame of his faith to a new land where it could burn more freely. He settled in the Kansas City area, established his medical practice, and almost immediately began building a Zoroastrian community in America's heartland.

As he told one interviewer, "Gradually Zoroastrians are coming out of their shells — for a long time they were either oppressed or didn't believe in conversion," reflecting both the historical reality of persecution and his own hope for a more open, confident expression of the faith in the freedom of North America.

Founding the Zoroastrian Association of Kansas — ZAKA

Perhaps no contribution better illustrates Dr. Jahanian's community-building instinct than founding the Zoroastrian Association of Kansas (ZAKA), where he served as first president and later a two-term president.

Building a Zoroastrian community in Kansas City was no small undertaking; the Midwest was not a natural gathering point for Zoroastrian immigrants, who tended to concentrate in coastal cities like Los Angeles, New York, Chicago, and Toronto. Due to the scarcity of Zoroastrians in the region, the community does not congregate at a traditional fire temple as in larger cities; instead, ZAKA has built its communal life around members' homes and regular gatherings — a model that mirrors the intimate, family-centered practice that sustained Zoroastrian communities through centuries of oppression in Iran.

Under Jahanian's leadership, ZAKA has grown into a genuine community spanning generations, from infants to septuagenarians, providing religious education, cultural programming, and communal celebration of Zoroastrian holy days — the social bonds that allow a minority faith to sustain itself in an unfamiliar land. His approach reflected a broader conviction: a Zoroastrianism that is intellectually engaged and confident in its relevance — not a faith huddling defensively against the world, but one with wisdom to offer it.

The Rustam Guiv Foundation — Philanthropy for a Community

One of the most significant institutional roles of Dr. Jahanian's life has been his leadership of the Rustam Guiv Foundation, a philanthropic organization supporting Zoroastrian community institutions across North America. He served as trustee of the Rustam Guiv Trust of California from 1981 to 1989, has been a trustee and vice president of the Rustam Guiv Foundation of New York since 1990, and its president since 1992 — more than four decades of stewardship, making him one of the most enduring figures in organized Zoroastrian philanthropy in North America.

Based in Kansas City, Kansas, the foundation is led by Dr. Jahanian along with four trustees and an advisor, all serving on a voluntary basis without compensation. Its namesake, Arbab Rustam Guiv, was a visionary philanthropist who foresaw the need for *dar-e-mehrs* (fire temples and community centers) in North America and provided seed money to associations across the continent to purchase properties. Dr. Jahanian's stewardship of this legacy — extending support to projects in California, Illinois, and the Midwest — has helped sustain the fire temples, community centers, and educational programs that allow a dispersed minority community to maintain its identity.

A Scholar of Zoroastrianism — Author, Lecturer, Teacher

If Dr. Jahanian's medical career and community leadership were already sufficient for a remarkable life, his parallel career as a scholar and educator represents an additional dimension of achievement.

Major Publications. Jahanian is the author of *Gathas — The Message of Zarathushtra* and *The Zoroastrian Doctrine and Biblical Connections*, his two most sustained scholarly contributions. The latter traces the influence of Zoroastrian theology on the Abrahamic faiths — a rich, under-explored field, since concepts of monotheism, the cosmic struggle between good and evil, angels and demons, resurrection, judgment, and a savior figure all predated, and arguably influenced, their biblical counterparts. *Gathas* engaged directly with the faith's most sacred texts — the 17 hymns composed by Zarathustra in the ancient Avestan language, dating to roughly 1800–1500 BCE — making them more accessible to contemporary readers.

Historical Research and Congress Presentations. Beyond his books, Dr. Jahanian is a frequent speaker on Zoroastrianism and has published numerous articles. His paper "The History of Zoroastrians after Arab Invasion: Alien in Their Homeland" was presented at the North American Zoroastrian Congress in San Francisco in 1996 and later at the World Zoroastrian Congress. It documented the devastating consequences of the Arab invasion of 651 CE — centuries of persecution, forced conversion, and legal discrimination that reduced Iran's Zoroastrian population from a majority to a tiny minority, driving some to convert to Islam simply to protect their old co-religionists while others risked the hazardous overland journey to India. His 2014 Congress presentation, "History of Zoroastrians through Political Analysis and Historical Letters," extended this research using primary documents to reconstruct the political context of Zoroastrian survival across the centuries.

Building Bridges Between Iranian and Parsi Communities. One of Dr. Jahanian's most important contributions has been his work bridging Iranian Zarathushtis and Indian Parsi Zoroastrians — most younger Iranian Zarathushtis do not know how Parsis of India saved their ancestors from extinction in Iran. His article "The History

of Zoroastrians After Arab Invasion Part II," published in the Summer 2009 issue of Chehrehnama, the magazine of the California Zoroastrian Center, documented the role Indian Parsis played in supporting Iranian Zoroastrians during their most desperate centuries: establishing clinics, providing shelter, and sending emissaries such as the late Maneckji Limji Hataria to advocate on their behalf, sacrificing homes and assets and facing unknown dangers as they traveled stormy seas in rickety sailing ships. By making this history accessible, Jahanian helped dismantle misconceptions and build mutual respect between the faith's two major communities.

Teaching Religion to Adults and Children. Beyond publications and lectures, Dr. Jahanian teaches religion classes for both adults and children — grassroots work, conducted through ZAKA, that may be his most direct form of community building. By transmitting the faith's teachings, history, and practices to the next generation, he ensures that Zoroastrianism in Kansas City remains a living, intellectually engaged spiritual tradition rather than merely a cultural affiliation, one whose ethical framework, ecological values, and emphasis on truth and righteous action are living wisdom, not historical relics.

Medicine and Community — A Unified Vocation

Throughout all these contributions, Dr. Jahanian has maintained an active career as an obstetrician-gynecologist serving the Kansas City community. For him, medicine and community service have never been separate callings — both spring from the same Zoroastrian imperative: to serve humanity, alleviate suffering, support life, and work for the good of all. His patients in Kansas City's delivery rooms and his fellow Zoroastrians gathering in living rooms for community prayers are recipients of the same fundamental commitment to human flourishing.

With over 60 years in the medical field, sustained alongside such extensive community and scholarly work, his career speaks to a man of exceptional energy, discipline, and purpose — one who has spent more than six decades bringing new life into the world, an act of service as profound, and as Zoroastrian, as any he has performed.

Family, Home, and Community in Kansas City

Born in Tehran, Dr. Jahanian resides in Kansas City with his wife, Mahin Banoo, near their two sons, Arash and Kiarash. Kansas City has been their home for decades — the city where he built his medical practice, raised his family, founded a Zoroastrian community, and continued his scholarly work, a largely private family life that has been the foundation from which his public contributions have sprung. The dual heritage he carries — Iranian Zoroastrian by birth, American by choice — is the same heritage he has worked to preserve and transmit: to his sons, to the children of ZAKA, and to the broader community of Zoroastrians in North America who look to teachers like him to understand who they are and where they come from.

A Life Spanning Continents, Cultures, and Centuries

Dr. Daryoush Jahanian's life is, in a sense, a microcosm of the Zoroastrian story itself. Born in the ancient heartland of the faith, shaped by his community's experience of persecution and resilience, he received a world-class education that took him from Tehran to

St. Louis. He emigrated, as Zoroastrians have emigrated for fourteen centuries, carrying his faith with him and planting it in new soil — building the institutions that allow a minority faith to survive, adapt, and flourish. His historical research is not merely academic; it is the story of his own community's ancestors, illuminating the path by which his own generation found its way to freedom. And his work bridging Iranian Zoroastrians and Parsis is the reunion of branches of a single ancient tree, separated by centuries and now finding their way back to each other in the diaspora.

Legacy: The Flame Carried Forward

Iran has historically been home to the world's largest Zoroastrian population, though discriminatory laws and attitudes made the country increasingly inhospitable to its remaining adherents, and many fled for the comparatively neutral ground of Europe and North America. Dr. Jahanian is among those who made that journey — and among the relative few who responded not by assimilating quietly, but by actively rebuilding: the Fravahar Youth Organization, ZAKA, the Rustam Guiv Foundation, the scholarly works, the Congress lectures, the religion classes, and more than 60 years of medical service — a legacy of remarkable scope, built quietly and steadily across a lifetime of purposeful service.

Dr. Daryoush Jahanian embodies the principle at the heart of the Zoroastrian faith: that the world is made better not by fate but by choice, not by passive observation but by righteous action — good thoughts, good words, and good deeds, in medicine, scholarship, community building, philanthropy, and the daily work of keeping an ancient flame alive in new soil. His life is proof that one person, committed to these principles across a lifetime, can make a profound and lasting difference.



Dr. Khosro Esfandiar Mehrfar came to U.S. in 1979 to pursue his higher education. He has served the Zoroastrian communities in various capacities. Dr. Mehrfar lives in Orange County, California with his wife Roya and their Families.



Finding Each Other at ASHA: Reflections on WZYL, Belonging, and the Many Ways of Being Zoroastrian

By Shirin Mazdeyasna

I first encountered the ASHA Centre and WZYL by accident.

At the time, I was living in rural New York, far from the Iranian Zoroastrian community that had shaped my childhood and from the familiar rhythms of Tehran. I had carried my identity with me, but not always in a way that felt alive or connected. Zoroastrianism had been part of my upbringing, family history, academic work, and artistic practice, yet for years I had not imagined myself as part of a Zoroastrian community. Perhaps immigration had made me cynical about belonging. Perhaps growing up as a religious minority in Iran had taught me that identity could be both a source of pride and vulnerability. During an evening of searching online for the word *asha*, I came across the ASHA Centre in England and the World Zoroastrian Youth Leadership Forum and felt an unexpected pull. A few weeks later, I found myself on a plane to England. When I arrived at Heathrow and later Gloucester, I knew no one. My only connection was a WhatsApp group filled with young Zoroastrians from around the world. I remember wondering what kind of community welcomes strangers with such ease before even meeting them. When I arrived at ASHA, I found my answer.

The ASHA Centre is difficult to describe without making it sound more symbolic than real. It is a physical place, with gardens, trees, paths, meals, conversations, and work to be done. People can arrive with different histories and still find themselves in conversation, being utterly themselves with ease. It invites reflection without isolation, leadership without performance, and friendship without needing to explain every part of oneself. Nelofer Patel describes WZYL as “far more than a leadership forum” and “an experience of belonging.” The natural landscape “created a space where reflection came easily.” Offering blessings back to the land became “a simple yet profound expression of *Asha*” and a reminder that “leadership begins with gratitude, respect, and our relationship with the world around us.” Coming from a place without a large Zoroastrian community, WZYL gave Nelofer something she had never fully experienced before: “a sense of being part of a global family.” We met young Zoroastrians from India, Iran, North America, Europe, Australia, New Zealand, Singapore, Pakistan, and beyond. Some had grown up deeply involved in their local *anjumans* and associations, while others were reconnecting after years of distance. Some came from Parsi families with long institutional histories, while others carried the particular experiences of Iranian Zoroastrian life. What united us was not sameness, but curiosity and hope.

One of the most meaningful aspects of the forum was witnessing the many different angles of being Zoroastrian. In Iranian commu-

nities, we often speak of “our” traditions as if they are self-evident. Parsis may do the same from their own histories. Diaspora communities form their own habits and assumptions. Yet at ASHA, those inherited certainties softened. We could ask one another questions, not to prove who was more correct, but to understand how history had shaped us differently. Reanna Unwalla grew up surrounded mainly by Zoroastrian Parsis and felt disconnected from Iranian Zoroastrians because of geography and language. “The more I spoke with them, the more I realized we are really not so different,” she reflected. “We may speak different languages or even eat different food, but the one thing we have in common is our faith.” Her hope is that we will not remain divided by being Parsi or Irani, but gather “under one umbrella, being Zarthosti.”

For Iranian Zoroastrians, especially those of us raised with the knowledge of what our families endured in Iran, it can be emotionally complex to encounter communities with different relationships to power, memory, ritual, and public identity. Some of us grew up learning caution, watching parents and grandparents protect traditions quietly, or hearing stories of exclusion from schools, professions, and social spaces. For many Parsis, the story carries different forms of continuity and loss: migration from Iran to India, preservation of ritual lineages, community institutions, and demographic decline. Across the diaspora, we are all asking how to preserve what matters without turning culture into a museum, and how to honor differences while recognizing one another as part of the same larger story. WZYL did not answer these questions simply. It gave us a space to live inside them.

Zubin Nalawalla, whose adult experience of Zoroastrian gatherings had mostly centered on Mumbai Parsis, described meeting Zoroastrians from across the globe as “a new doorway.” The different customs, languages, stories, and ambitions were “a burst of powerful energy and in-depth knowledge.” He reflected that the forum made him far more aware of the global identity of Zoroastrians than he could have understood through media and articles alone. He arrived with a neutral state of mind and left “positively blown by the forum,” describing WZYL as “one of the most important moments of my life.”

The forum’s strength was also in conversations during meals, walks through the grounds, and late evenings after someone shared a personal story. We were asked to consider what our communities need, what we can offer, and how we might serve without losing our own grounding. This resonated with my work as a trauma therapist and creative arts therapist. People do not heal through information alone. They heal through relationship, safety, witnessing, and the gradual rebuilding of trust. Communities are not so different. They must create conditions where people feel safe enough to participate, question,



repair, and belong. At WZYLE, young Zoroastrians were not merely spoken to as the “future” of the community. We were treated as thoughtful contributors in the present and invited to imagine, propose, collaborate, and disagree respectfully.

Meherwan Patel wrote that the forum opened his eyes to the different ways people express Zoroastrian identity, from artists and music producers to human rights activists. He was struck by “both how similar we are to each other and how quickly we connect, and equally how much diversity we can bring to each other’s understanding of our culture and traditions.” It also showed him the value of “building bridges and connecting internally first,” including between Parsi and Iranian Zoroastrian communities. This was especially important in the context of diaspora. Many of us live far from the places that formed our families. Some are trying to preserve languages they no longer speak fluently. Some are navigating mixed identities or communities where there may be only a handful of other Zoroastrians nearby. Belonging cannot depend only on geography or inherited knowledge. It must also be built through relationships.

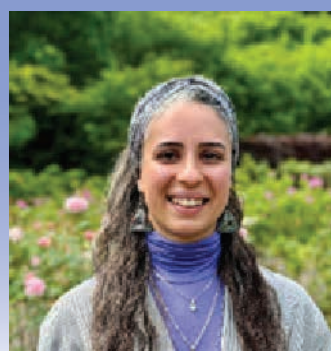
Roya M., who comes from a Parsi and Persian background, had often felt she needed to adapt herself to belong in one community or the other. At ASHA, she found something different. “I felt like I did not have to be more Parsi or more Persian,” she wrote. “I could just be however I felt comfortable, which felt very freeing.” She met people involved in major global organizations and others keeping small, remote communities alive, yet everyone could learn from one another. At WZYLE, one of the most moving realizations can be that Zoroastrian identity can be both rooted and expansive. It can hold the memory of Iran, the history of India, migration, diaspora, and the questions of young people today. It can be prayer and service, ritual and ethics, scholarship and art, carried in an Atashkadeh, around a kitchen table, or in friendships that continue after everyone has returned home. Roya described another layer that roots us beyond “good thoughts, good words, good deeds”: “our connection to light, to earth, and to each other,” which has kept the faith alive through many challenges.

In the years since my first WZYLE in 2024, the relationships formed there have continued to shape my life. I have collaborated with Zoroastrian youth and community members on projects related to healthy relationships, community safety, trauma-informed leadership, and storytelling. I have seen ideas become working groups, friendships become collaborations, and personal longing become service. This is why spaces like WZYLE matter. They create networks of care and responsibility. There is something profoundly Zoroastri-

an about bringing people into dialogue across differences. It means listening to stories unlike our own and examining inherited prejudices, even subtle ones. Iranian and Parsi Zoroastrians, and Zoroastrians across the diaspora, must continue learning how to see one another beyond stereotype. Small communities can easily become fragmented. Scarcity can make people protective. Historical wounds can make people suspicious. Differences in ritual, language, nationality, or migration history can become reasons for distance. But at WZYLE, differences became a source of learning.

As Meherwan put it, every new Zoroastrian he meets, “from near or from far,” energizes him to work more to unite and empower the community. For him, the diversity within our community contributes to “a richer understanding of what it truly means to be Zoroastrian in the 21st century.” His global experience also encouraged him to work closer to home through nature and library restoration in Karachi. A wider identity does not have to weaken local roots. It can return us to them with more imagination. For Zoroastrians across North America, this feels especially meaningful. Preservation alone may not be enough for the next generation. We also need spaces of renewal. WZYLE offered one model of that renewal. It did not ask us to become the same kind of Zoroastrian. It asked us to become more thoughtful ones. It invited us to ask: What have I inherited? What do I need to understand better? What can I offer? What assumptions do I need to release? How can we make room for those who have felt distant, excluded, or unsure?

When I think back to my first arrival at ASHA, I remember the uncertainty I felt. I had no idea that a single application would lead to friendships, collaborations, and a renewed relationship with my own identity, or that I would meet people who would expand my understanding of our community. Perhaps that is the gift of such gatherings. They remind us that belonging is not always something we find fully formed. Sometimes it is something we build together, through courage, conversation, and care. At ASHA, I found a home I was not looking for. More importantly, I found others searching from their own angles, each carrying a different piece of our shared Zoroastrian story. In that meeting place between East and West, Iranian and Parsi, memory and imagination, tradition and change, I was reminded that our community is strongest when it makes room for many ways of belonging. And perhaps, in that room we make for one another, we come closer to asha itself.



Shirin Mazdeyasna is an alumni of the 2024 WZYLE and an organizer and facilitator of the 2026 WZYLE. She is a multidisciplinary artist and licensed, board-certified Creative Arts Therapist based in New York. Born and raised in Tehran, her work draws on ritual symbolism and storytelling to explore

memory, resilience, and community. Her practice centers public awareness, survivor-centered care, and community education, including through platforms like FEZANA Welfare Committee and the AVA Project at the United Nations.

Zarathustra, Iranian Mysticism and practicalities for a seeker

(Part 2)

Ardeshir Samia Kalantari



In the previous piece (winter 2023 issue #207), I tried to introduce some of my ideas and findings, and here I'd like to continue, taking into consideration the times that we are in. I personally have felt some of the deepest pains regarding our collective ongoing situation in Iran. Iran, our beloved home is in the midst of a travel through an intense process. Much darkness and unconsciousness in form of lies, deceit and brutality are being uncovered.

I'd like to have compassion for the simple-minded Iranians that have accepted into their hearts, the ways of a pseudo, but organized religion. The religion that has brought us to where we are. The religion that creates some of the biggest splits in human body-mind. Islam, a religion that the metaphysics, practices, techniques and overall doctrines are baseless; some taken from previous ideologies and circles like, the previous two Ibrahimic religions namely Judaism and Christianity; and some taken from Indo-Iranian practices like Mehr (Mithraism), Mani, Buddhism, and religions of old India. But, Ibrahimic religions have neglected one very important idea.

How does it relate to us Zoroastrians you might say? The least we can do is not make the same mistakes. All Ibrahimic religions believe in an afterlife; an afterlife that somehow, someone has traveled to and come back and written about its details. The scriptures are believed to have been sent DOWN from a single powerful character; and

we as humans are expected to believe in whole-heartedly without authority of question. This negates Zarathustra's own words, which is "having the freedom to choose for oneself between the two paths, lie or truth, with clear a mind." A clear mind that is mature by the way, not the mind of a child who cannot dissect complicated matter and thus trusts his/her parents' judgement and decision making for their own good. How can a child make those kinds of decisions, is a topic for another time perhaps. I would like to see parents give their children freedom of navigation and their full support until the day the children can make the decision to choose a path for themselves. A path that might not be the right path, but was chosen autonomously.

A free human is unpredictable and difficult to control; how about we make that a beacon on our path? If humans believe in an afterlife and the rewards and punishments that come with a pre-defined afterlife, it's a little easier to control them. But if the humans are told that our souls get reincarnated into a fresh body after death, until the soul is enlightened and taken out of the circle of life and death, we have basically gotten rid of all Ibrahimic religions. That's a load off. I believe that, then, our earth would be a much better and beautiful place to live in.

How come the idea of reincarnation is painful for rigid minded humans? Remember freedom of choice? Another idea is humans



having physical body, energetic body and spiritual body, all in one package. Ancient Iranian Magis, mystics, and seekers of truth knew the human body is consisted of at least these three bodies and if one is to attempt any intervention or healing process, one needs to look at a human body as a whole; and not separate physical medicine from energetic healing and spiritual path considerations. My understanding is that the spiritual body is a blue print to the human body that is being built around it and the energetic body is the character structure. In other words what we do in the physical plane stays with us in the form of consciousness or soul, and travels to the next body after life.

Zarathustra's emphasize is on "Path of Truth", to me it also means healing the splits in body-mind. One of the biggest splits is believing in a pseudo organized religion base on lies. Yes, it is not easy to find what is true among ancient scriptures but it's worth putting in an effort; hence the word truth seeker. The body knows the truth; body is infinitely wise; separating the mind from the body should be considered a sin if you ask me. But we have cut off from our bodies feelings and messages, and that's why we practice cleansing methods like Yoga, Meditation, fasting, vegetarianism and so forth. Embodiment has become big in recent circles of seekers, and it's not an easy task; it might very well take a whole lifetime but it's very much worth the effort. We cut off from our bodies because we are ignoring the negative feelings as a form of energy, and stiffening our connective tissues to keep the unwanted feelings bound in our unconscious. With it we are imprisoning our feelings of pleasure; both are our energy bodies. That's right; the soft connective tissue of our bodies is our unconscious mind.

What if we are told that what we do to raise our consciousness in this life of 70 years, stays with us for our next life on earth? And

there is no heaven or hell or any paradise to look forward to for a good release. There is truth and there is untrue; there is light and there is no-light. We humans are connected and one, as we are all connected to existence. There is no father figure or absolute authority as GOD but there is energy and collective consciousness. GOOD THOUGHTS, GOOD WORDS, GOOD DEEDS is our guide, and so is our body as our temple. But before we can get to the place where we can practice these virtues, it's OK to make mistakes and learn. What we as humans like is to have love and compassion for each other, and space to experiment. Life is a play not to be taken seriously; it's a dance and let's find the rhythm to dance together and with existence.



Ardeshir Samia Kalantari (Nemat Saumi) was born and raised in Iran, moved to the states at the turn of the Millennium. B.S. Civil Engineering from California State University Long Beach. Traveled the past eight years seeking the ways of Meditation and body-mind Healing. Practitioner of Myofascial Energetic Release and Rebalancing, two modalities of deep bodywork, and Reiki. Facilitator of Meditations

The boringness of equality

Dr Garshasb Soroosh



It's only when things become mundane that there is true advancement. Ordinarieness does not erase the struggle or history of strain that is required to achieve something higher. However, it is in the moments when the present is cherished and past can be forgotten that true progress is crystalized.

This was on display at the Tooji Gahanbar at the Sacramento Zoroastrian Center on July 5th. After hosting a magnificent Z Games at UC Davis, the Sacramento Zoroastrian Association welcomed us to their center. As a second-time visitor to this temple, I felt just as welcomed as any regular. As the Avesta was read, I scanned the room full of beloved community members, some of whom I had just met at the 2026 Zoroastrian Games in nearby Davis, California, and most of whom I did not know. Even amongst mostly strangers I felt an aura of calm and togetherness just as I do at my own Kamran Dar-e Mehr in Washington, DC. Towards the end, while reciting the last few Ashem Vohu prayers, something else stood out to me; two of the three Mobeds reciting the Avesta were women. Mobedyar Dr. Nooshin Jahangiri and Mobedyar Paymaneh Soroushpour, shoulder to shoulder with Mobed Arsham Nicknam, led us through a beautiful Gahanbar ceremony. The profoundness of this fact being so ignorable conveyed its own power.

We are tremendously lucky to practice a religion where equality, including gender equality, is not only ingrained in our culture but fully displayed in our ceremonies. A culture and philosophy that gave rise to the Cyrus Cylinder, the world's first charter of human rights, that upheld female leaders and warriors like Artemisia, and built a society in ancient Persia where women accessed equal legal and economic rights is worth celebrating. The struggle to uphold these virtues persist in our modern world still, just as they did for the first cohort of female Mobeds.

The training and recognition of female Mobedyars was its own struggle for equality that only began in recent memory. Growing up there was no such thing as a female Mobed or Mobedyar, and during my childhood I remember hearing of the barriers my own cousin Mobedyar Paria Mavandi had to overcome to be one of the first eight female Mobedyars. By the time I turned 16 and visited Iran,

she was fully practicing in Tehran and Karaj; she guided me through learning the Avesta and Gathas with the deep understanding of a true scholar and fulfilled a dream of mine by conducting my Sedreh Pooshi the following week. In that unforgettable moment the gravity did not escape me of having not only a family member, but a female Mobedyar, train and lead me in the profession of my faith while I sat on stage in the great hall of the Markar complex in Tehranpars next to three other teenage boys and their respective Mobeds. These moments, inch by inch, brought us to the present day where it no longer feels extraordinary to have a female Mobed.

When visiting the recent grand opening of the Ontario Zoroastrian Community Foundation Atashkadeh in Toronto, Canada I noted two out of the 29 Mobeds were women, one of whom I recognized as Mobedyar Dr. Rashin Jahangiri. Again, just as in Sacramento, what was once a novel concept was simply negligible within the greater event and the celebration of the community. We have come to not only welcome parity between women and men; we expect it. In no way does this fact minimize the work that brought us to the present moment. But when things that were once a statement blur into the fabric of the ordinary, that is when true equality has rooted itself. These silent moments are just as equally something to be proud of and to celebrate within our community.



Garshasb Soroosh completed his medical school and residency at Johns Hopkins and is now in his final year of cardiology fellowship at the University of Maryland. He specializes in the prevention of heart disease and advanced cardiac imaging. He enjoys spending time with his parents and brother Armin, playing tennis and golf, traveling when he can, and cooking new recipes.